

اسرار هزار ساله

بقلم

علی اکبر حکمی زاده

این جزوه به سال ۱۳۲۲ خورشیدی با شماره ۱۲ هفته نامه پرچم در تهران به چاپ رسیده است.

توضیحاتی کوتاه پیرامون اسرار هزارساله

گزیده از کتاب **قتل کسروی**، نوشته ناصر پاکدامن، چاپ دوم، صص ۱۰۳ و ۱۰۴

انتشارات فروغ، آلمان

توقیف پرچم نیمه ماهه، بالاخره در ۲۷ اسفند ۱۳۲۲ پایان می یابد اما در این میان، باید به جزوه ای اشاره کرد که بصورت ضمیمه شماره ۱۲ پرچم دوهفتگی انتشار یافت و چه بسا در توقیف دوهفته نامه در ۱۵ مهر ۱۳۲۲ (۸ شوال ۱۳۶۲) بی اثر نبوده باشد! آن جزوه **اسرار هزارساله** است. جزوه یا کتابچه ای در ۳۶ صفحه از علی اکبر حکمی زاده، فرزند یکی از روحانیون قم. او خود هم زمانی در لباس طلاب و اهل علم زندگی کرده و تحصیلات قدیم را به پایان رسانده. در ۱۳۱۲ در قم، ماهنامه ای هم به نام **همایون** انتشار می داده که یک سالی دوام آورده و از مسایل دینی به لحن تازه ای سخن می گفته. در این ماهنامه، مقاله ای هم از کسروی به چاپ رسیده است (درباره او نگاه کنید به: محمدتقی حاج بوشهری: "از کشف الاسرار تا اسرار هزارساله"، چشم انداز، ۶، ۱۳۶۸، ۱۴-۲۶). اکنون که حاج سید حسین قمی به تهران می آید و همه جا از او پذیرایی می کنند، حکمی زاده قلم به دست گرفته است، **اسرار هزارساله** را نوشته است که عنوان فرعی آن چنین است: "دعوت از پیشوایان دینی کنونی ایران و سخنرانان و نویسندگان و جمعیت‌های طرفدار آن". این جزوه در چاپخانه پیمان که به باهماد آزادگان تعلق دارد به چاپ رسیده است. دفتر پرچم که آن زمان روزنامه ارگان باهماد آزادگان بود در پشت جلد این جزوه، چنین توضیح داده است: "چون آقای حکمی زاده به پیمان و راه آن نزدیک بوده اند و این کتابشان از آن راه دور نیست، با پرچم به چاپ رسیده". **اسرار هزار ساله** با شماره ۱۲ پرچم به چاپ رسیده است و ناشر درباره آن توضیح می دهد که "بهای این کتاب، پنج ریال است و چون بیش از این برای خود ما تمام شده، دیگر هیچ مجانی داده نمی شود. جای فروش: نشانی بالا [خوار و بار فروشی رضوی در عشرت آباد، برابر کارپردازی لشکر ۲] و کتابخانه ابن سینا و دفتر پرچم".

این جزوه در واقع شرح و تفصیلی است که حکمی زاده درباره ۱۳ پرسشی نوشته است که در آغاز سال ۱۳۲۲ برای "روحانیان و اهل اطلاع" فرستاده و پاسخ خواسته است اما پاسخی نیامده و انجمن تبلیغات اسلامی هم که ۳۱ اردیبهشت ۱۳۲۲ نوشته که پاسخ می دهیم، همچنان خاموش مانده است. پس حکمی زاده بر آن شده است که آن پرسشهای سیزده گانه را "با کمی تغییر" همراه با توضیحاتی در جزوه ای منتشر کند.

اسرار هزار ساله

دعوت از پیشوایان دین کنونی ایران و سخنرانان و نویسندگان و جمعیت های طرفدار آن

بِ قلم علی اکبر حکمی زاده

نوشته زیر به قلم حکمی زاده در سال ۱۳۲۲ در مجله پرچم چاپ شد. یک کپی از نسخه قدیمی توسط یکی از خوانندگان تلاش در اختیار ما قرار داده شد. با توجه باینکه بسیاری از مباحثی که در این جزوه مطرح شده امروز نیز در جامعه ما مورد بحث و جدال نظری است و می تواند مورد توجه علاقمندان قرار گیرد، تصمیم به درج آن گرفتیم.

WWW.TALASH-ONLINE.COM

چنانکه می دانیم پیشوایان دینی ما آنچه تاکنون گفته اند و نوشته اند تنها به قاضی رفته اند و دیگران هم یا جرأت نداشته اند در برابر سخنی بگویند و یا اطلاع و اگر هم گاهی یکنفر دلسوز و با اطلاعی پیدا شده و خواسته سخنی بگویند از هر راه توانسته اند صدای او را خفه کرده اند و حال آنکه اگر کسی راستی بخود اطمینان دارد نه تنها از پیدا شدن حریف باکی ندارد بلکه خود در پی آن است زیرا یک پهلوان اگر چه قرنهای در میدان خالی رجز خوانده باشد و یا ملیونها کتاب را از رجز خوانی پر کرده باشد تا با حریفی روبرو نشود دیگران نمی توانند درست بفهمند چکاره است.

اینکه من می گویم این چیزی را که شما دین نام نهاده اید ۹۵ درصدش گمراهی است و برای اثباتش هم حاضرم ولی چنانکه گفتیم یک مدعی هر چه هم درست بگوید تا گفتگوی خود را با طرف در (یکجا) تمام نکند، دقیق ترین قاضیان هم نمی توانند درست قضاوت کنند چه رسد به توده. حال اگر شما راستی به گفته های خود اطمینان دارید بیایید تا این گفتگو را در (یک کتاب) تمام کنیم و به قضاوت عامه واگذاریم شاید بفهمانید که ما چیزی است در تصرف داریم و هر کس هم حرفی دارد خودش بروود ثابت کند ولی باید دانست که آن سد استواری که در جلو افکار توده گذاشته شده بود و شما هم در پناه آن بودید شکسته شد و اکنون جز دلیل و منطق چیزی نمی تواند جلو آنرا بگیرد اگر دارید که چه بهتر وگرنه دیگر با سکوت و تکفیر و یا فاسدالعقیده خواندن و استکان آب کشیدن نمی توان جلو سیل احساسات مردم ایستاد اکنون یا جواب یا استعفا.

حکمی زاده

از ماست که بر ماست

یک تن یا یک توده وقتی می تواند به جائی برسد که راهش روشن و مقصدش معین باشد ولی مردمی که از یک طرف قانون می گذارند و از طرف دیگر می گویند این قانونها بدعت است کسانی که از یکطرف می گویند مال دولت و پول بانک حرام است و از طرف دیگر برای گرفتن همان مال بر سر و شانه هم بالا می روند توده که از یکطرف می گویند قانون گذاری (فتوا) تنها حق مجتهد است و از طرف دیگر می گویند رأی دادن به کسانی که با بودن مجتهد قانون می گذارند (واجب است) چنین توده بجائی نخواهد رسید، نخواهد رسید تا راه ما همین است وضع ما هم چنین است.

بسیاری از نویسندگان ما برای اینکه مردم را از خود نرنجانند و زمینه انتخاب یا فروش روزنامه اشان بر هم نخورد هر نقصی در توده ببینند گناهش را به گردن دولت می اندازند و حال آنکه دولت کسی جز خود مردم نیست اگر توده راستی چیزی را بخواهد دولت چکاره است رضا شاه با همه نیرو و نفوذش خواست یک چادر دست و پاگیر را از ایران بردارد نتوانست پس چگونه ممکن است دولت کنونی بتواند در برابر اراده توده (آنها اراده اصلاح) بایستد.

این همه مردم از رشوه خواری ادارات فریاد می زنند ولی می بینیم همان ها هنگامی که به اداره می روند پیش از آنکه کارمند مربوط سخنی بگوید به زبان بی زبانی می فهمانند که ما برای دادن (حق و حساب) حاضریم. اینهمه از وظیفه شناسی کارمندان گله می کنند ولی می بینیم اگر رئیسی در خواستن وظیفه از زیر دستانش پافشاری کند او را بدجنس یا مردم آزار یا خشک می خوانند.

ما یک مأمور یا یک رئیس یا فرمانده را وقتی خوب می شماریم که چشم خود را بر هم گذارد و خطای دیگران را ندیده بگیرد یک بازاری را وقتی خوب می دانیم که عرقچینی بر سر و تسبیحی بر دست و جامه بلند بر تن داشته باشد و به چیزهای دیگرش کار نداریم. یک ملا را وقتی خوب می شماریم که خود را به شاه سیم بزند و با هر چیز تازه مخالفت کند یک روزنامه را وقتی خوب می دانیم که هر چه می تواند به حق یا ناحق بدگوئی کند. ایرانیان با تعارف و ماست مالی کار درست نمی شود، تا ما چنین وضع ما هم همین است.

۶ پرسش

۱- آیا ایرانیان در زما رضا شاه آسوده تر بودند یا پیش از او؟

۲- آیا ادارات و نظام ایران را رضاشاه خراب کرد یا از پیش خراب بوده؟

۳- آیا دخالت رضاشاه در کار انتخابات بجا بود یا بیجا؟

۴- آیا باعث این ضعف تقوی و ایمان کنونی، رضاشاه بوده یا علت دیگر داشته است؟

۵- اگر رضاشاه در برابر متفقین ایستادگی و جنگ می کرد بهتر بود یا ترک مقاومت؟

۶- رضاشاه با همه نیکی ها و بدی هائی که داشت روی هم چگونه پادشاهی بود؟

بنام خدا

اسرار هزارساله

بیش از هزار سال است که پیشوایان و زمامداران ما دین را بازیچه یا وسیله پیش بردن غرضهای سیاسی و شخصی خود گردانیده اند از اینرو دینی که امروز بدست ما رسیده یک آتش شله قلمکاری از آب درآمده که هر چیزش از یکجاست و از دین چیزیکه دارد همان اسم است. توحید و تقوا که حقیقت دین است از میان رفته. شخص پرستی و دروغ سازی جای آنرا گرفته. دین که خود یک راهنمای خدائی است اکنون در جلو راه خدا و زندگی سدی شده و همین نبودن راه خود باعث پیدا شدن اینهمه کوره راه گردیده.

چه شد که اسلام در نیم قرن، نیمی از جهان را گرفت ولی در سیزده قرن همواره رو به پستی و اختلاف رفت تا به وضع کنونی رسید؟ چرا بهمین کشورهای کنونی دنیا که نگاه می کنیم می بینیم هر ملتی هر اندازه دین دارتر است بهمان نسبت در زندگی عقب تر است؟ این نیست جز برای اینکه دین در همه جا حقیقت خود را از دست داده و اکنون دکانی برای استفاده پیشوایان و آلتی برای مردم فریبی این و آن

شده.

حال ما اگر بخواهیم راستی به دین خدمتی کنیم چاره ای جز این نیست که اول این دروغ ها یا زبانه های هزارساله را از جلو برداریم تا راه روشن شود و گرنه با این تبلیغ های خنک و خالی از حقیقت مردم به چنین دینی رو نخواهند آورد و اگر هم بیاورند (مانند همان پیش افتادگان) برای استفاده و مردم فریبی است و اگر هم راستی پابند شوند (مانند همین بدام افتادگان) از روی نادانی و چنانکه خواهیم دید برای آنان اول گرفتاریست.

راست است که بیدار کردن چنین مردمی هم که عقل و بلکه حس خود را زیر پا و پرده های عادت و تقلید را بر چشم نهاده اند و ایستادگی در برابر چنان دیکتاتورهایی که کسی حق ندارد به کفش آنها بگوید کفشک دشوار است ولی چاره چیست.

اینجا پای میلیونها مردم آنهم برای دوره های بسیار در کار است که چه کاری است بهتر از این که ما بکشیم تا این بندهای گرانی را که مردم ندانسته بدست و پای خود انداخته اند پاره کنیم دیگران اگر در هزار سال و با آنهمه تبلیغ مردم را به این روز انداختند ما می توانیم با هزار یک آن صد برابر پیش رویم چرا که آنها این کار را برای مردم فریبی و ریاست می کنند ولی در اینجا هیچ نظری جز دلسوزی و حق پرستی در کار نیست و از اینرو خدا هم خود پشتیبانش خواهد بود.

اینک من به سهم خود درباره چند موضوع مهم که بیشتر باعث گرفتاری ایرانیان شده آنچه را که پس از کوششهای زیاد بدست آورده ام می نویسم و امیدوارم که خوانندگان هم با نظر حقیقت جویی آنها بخوانند اگر ایرادی دارند یادآوری کنند و گرنه از هر راهی مناسب بدانند در پیشرفت این منظور بکوشند.

گفتار یکم: خدا

دین امروز ما می گوید خدای یکی است ولی در عمل پا را از شرک هم بالاتر نهاده. اسم خدایی را به او داده ولی اختیارات آن را میان امامان و امامزادگان به نسبت شهرت تقسیم کرده. اگر کسی به خدا هرگونه زبان درازی کند ندیده ایم کسی بجلوگیری برخیزد. خیام و دیگران که آنهمه بی ادبی بخدا

کرده اند باز هم فیلسوفند و بزرگ و کتابهاشان هم می دانید که کجاها رفته ولی اگر کسی بگوید گنبدپرستی همان بت پرستی است که آنهمه اسلام با آن جنگید می گویند عقیده اش فاسد است و فکرش مسموم.

در زیارت جامعه کبیره که بگفته مجلسی بهترین زیارات جامعه است از جهت متن و سند و فصاحت و معجزات هم برای آن نقل کرده اند شما می خوانید من ارادالله بدأبکم و من قصده توجه الیکم بکم فتح الله و بکم یختم الله بکم ینزل الله الغیث من السماء الخ اگر این شرک نیست پس دیگر شرکی در دنیا نخواهد بود در کتاب کافی که یکی از آن چهار کتاب معتبر است می نویسد (خدا عالم را آفرید و اختیار آنرا به محمد و علی و فاطمه واگذاشت) ولی بعدها چنانکه می دانید به این شماره افزوده شده تا امروز که در کمتر شهر و دهی است یک یا چند بتخانه برپا نباشد.

شاید بگوئید اینها بت پرستی نیست. می گویم پس اول بت پرستی را معنا کنید تا گفتگو تمام شود قرآن می گوید آنانکه: جز از خدا ولی گرفته اند می گویند ما آنها را نمی پرستیم مگر آنکه ما را (بخدا نزدیک کند) آنچه از این آیه و آیات بسیار دیگر بدست می آید شرک عبارت است (از خواستن کار خدائی از غیر خدا با فروتنی در برابر آن) حال اگر شما این معنا را می پذیرید که چه بهتر و گرنه خودتان آنرا معنا کنید تا بینم آن شرکی که ۲۳ سال اسلام با آن جنگید چیست شما که در مسائل نیشغولی آنطور موشکافی می کنید چه شد که موضوعی را به این بزرگی ندیده گرفتید؟! قرآن و تاریخ اسلام کم و بیش نوددرصدش جنگ با شرک است ولی آنرا بیکبار فراموش کردید و در عوض مردم را به چیزهایی سرگرم نمودید که کوچکترین دردی را از دنیا و آخرت دوا نمی کند.

من راستی خنده ام می گیرد وقتی می بینم این مردم خود را به اسلام می بندند و یا از آن طرفداری می کنند. یک پایه مم اسلام توحید است. شما از همین توحید چه بهره ای دارید. اگر یک مادی تمام ادعای توحید کند خیلی بحقیقت نزدیک تر است زیرا او همهء عامل را پیرو یک نظام ثابت می داند ولی شما هزاران سنگ و چوب قبر و صاحب قبر را دست اندرکار می دانید.

قرآن در چند جا می گوید خود پیغمبر غیب نمی داند در چند جا می گوید او هم بشری است مانند دیگران جز اینکه به او وحی می شود و می گوید او مالک سود و زیان خود نیست (قل لا املک لنفسی نفعاً ولا ضراً) ولی شما برای امامزاده داود هم حاضر نیستید اینها را بپذیرید ابن مکتوم (از اصحاب خاص پیغمبر) کور بود نه او بینائی خود را از پیغمبر خواست و نه پیغمبر چنین کاری کرد. عقیل برادر

علی کور بود نه این به برادر خود دخیل بست و نه او عقیل را به چنین حاجتی رسانید. ولی شما می گوئید تربت امام (شفای هر درد و امان از هر بلائی است) نه راستی شما در این سخن اگر شوخی می کنید که دین خدا و جان مردم شوخی بردار نیست و اگر جدی می گوئید پس چرا معطلید بگوئید همه این بیمارستانها و داروخانه ها و دانشکده های طب و داروسازی را برچینند اگر بگوئید عقیده لازم است چاره آنهاست شما خودتان که عقیده دارید این کار را درباره خود بکنید دیگران هم وقتی دیدند عقیده پیدا خواهند کرد و در نتیجه هم مردم ایمان می آورند و هم دنیا از چنگ این بیماریها و این خرجهها آسوده می شود.

شما خود می گوئید برای هیچکس نباید قبر ساخته شود چنانکه در همان کتاب کافی چند حدیث از پیغمبر و امام آمده که وصیت کرده اند قبر ما را چهارانگشت از زمین بالا آورید و در بعضی هم می گوید چهارانگشت بالا آورید و روی آن آب بپاشید که معلوم است این بلندی چهارانگشت هم برای اینست که پس از ریختن آب و گذشتن زمان مساوی زمین شود چنانکه در جای دیگر هم هست که قبر پیغمبر و صحابه مساوی زمین بود و نیز این حدیث در خیلی جاها آمده که علی گفت امر می کنم ترا بچیزی که پیغمبر مرا امر کرده باینکه هر قبری دیدی از زمین بلند است آنرا مساوی زمین کن و هر تمثالی دیدی آنرا محو کن. اکنون باید پرسید که شما با داشتن چنین دستورهایی (که بعضش در اینجا گفته شد) چگونه بخود اجازه می دهید اینهمه گنبد و بارگاه برپا شود.

می گویند بزرگان دین کم از سرباز گمنام یا فردوسی نیستند پس چرا دیگران قبر آنها را می سازند می گویم شما که مقلد دیگران نیستید آنها هر چه می خواهند بکنند شما اینهمه نهی را که در این باره رسیده چه خواهید کرد و بعلاوه احترام غیر از عبادت است شما قبر را باب الحوائج می خوانید و برای آن زیارت جامعه کبیره که سراپا شرک است می خوانید شما بر خاک قبر (سجده) می کنید؟؟ با اینحال کار خود را با آنان در یک ردیف می آورید؟!

می گوئید اگر کسی به حاکم شهری کار داشته باشد اول باید دربان را ببیند آیا خدای عالم بقدر یک حاکمی نیست می گویم اشتباه شما در همین جاست که گمان می کنید خدا مانند شاهی است که خود نمی تواند بکارهایش رسد ناچار وزیر می گیرد و یا مانند آخوند مکتب است که وقتی شاگرد را بفلك بست خیلی می زند مگر اینکه دیگری بیاید و میانجیگری کند تعالی الله عما یقول الظالمون علواً کبیرا.

دین امروز ما می گوید دوم از اصول دین عدل است ولی مانند گندم نمایان جو فروش خدائی را که در

عمل بما نشان می دهد می بینیم خیلی ستمکار و کارهایش خیلی کودکانه است زیرا این خدا کاهی را بکوهی می بخشد و کوهی را بکاهی این خدا به بها نمی دهد ولی به بهانه می دهد این خدائی است هر دم خیال که امروز تصمیم می گیرد و فردا از رایش بر می گردد. در کافی با سند صحیح رسده که خدا قیام قائم را سال هفتاد هجری معین کرده بود ولی چون مردم امام حسین را کشتند خدا اهل زمین را غضب کرد و آنرا به سال صد و چهل هجری پس انداخت و چون ما این را بشما گفتیم و شما هم به مردم گفتید دیگر خدا برای این کار وقتی پیش ما نگذاشت در جای دیگر است که امام جعفر صادق اسماعیل را جانشین خود کرد پس چون از اسماعیل کاری سر زد که او نپسندید جانشین خود را موسا کرد چون از علت این تغییر پرسیدند گفت درباره اسماعیل بدا پیدا شد راستی اگر خدائی این طور است پس هر بی سروپائی حق دارد ادعای خدائی کند.

این خدا برای یک عزاداری یا زیارت ثواب هزار شهید و به روایتی صد هزار شهید و به روایتی هزار هزار شهید!! می دهد راستی اگر خدا همین طور است که ما شناختیم چه اندازه بدبخت بودند شهیدان بدر و احد که نفهمیدند دستگاه این خدا بچه بازی است و بیجهت جان شیرین خود را فدا کردند و چه اندازه خوشبختیم ما که چنین خدائی را شناختیم و در نتیجه آسوده می خوریم و می خوابیم و با یک زیارت ثواب هزار شهید بدر را می بریم. آفرین به این تردستی که حقه بازان دنیا باید پیش شما ای والله بگویند زیرا آنها تنها چشم بندی می کنند و شما هم چشم بندی می کنید و هم عقل بندی!

موضوع دیگری که در این گفتار باید روشن شود استخاره و غیب گویی است که برای ما گرفتاری بزرگی شده. حال می پرسیم که آیا استخاره ما را به واقع راهنمایی می کند یا نه اگر بگوئید می کند دروغ است زیرا ما اگر با خدا چنین راهی داشتیم که بفهمیم کالا را چه وقت باید خرید و یا فروخت و یا چه وقت باید به دشمن حمله کرد و چه وقت باید دست نگه داشت پس می توانیم به این وسیله بر همه دینا سیادت مالی و سیاسی پیدا کنیم مثلاً موسیلنی (حامی اسلام) بجای اینکه چند سال جنگ کند و پس از آن همه خسارتهای جانی و مالی بفهمد شکست می خورد یک جنگ می انداخت به تسبیح و یا قرآن و همان نتیجه را بی آنهمه خسارت بدست می آورد از این نزدیکتر در جنگ قفقاز که با دستور و شرکت خود علماء بود و به شکست ایران تمام شد خوب بود اول استخاره می کردند و اینهمه زیان و ننگ برای ایران بالا نمی آوردند.

و اگر بگوئید که استخاره واقع را نشان نمی دهد پس چرا مردم را فریب می دهد؟! چرا با نام خدا و جان و مال مردم بازی می کنید؟! دختری را برای همسری جوانی می پسندند پس از گفتگو بنا می شود

(با خدا مشورت کنند!!) دانه ها جفت می آید در نتیجه این دو نفر باید مدت ها طاق بمانند تا چه وقت برای هر یک همسر مناسب دیگری پیدا شود، آن یکی پولی تهیه کرده و خانه ای را با پول و زندگی خود مناسب دیده ولی استخاره بد می آید این از خانه محروم می شود و آن از پول. خدا می داند از همین استخاره چه خسارتهای سنگینی به ما رسیده و اینان با همان زرنگی مخصوص به خود بر روی همه روپوش گذاشته اند.

اما غیبه گوئی یا هر کار دیگری مانند آن، اگر از راه دین است که هیچکس به خدا نزدیکتر از پیمبران نیست و شما می بینید که پیغمبر اسلام در چند جای قرآنم خود را از این کار برکنار می داند و اگر از راه علم و آئین طبیعت است که هیچکس مانند اروپائیان در این زمینه پیش نرفته و شما می بینید که آنها چنین ادعائی ندارند.

ولی ما از اینها چشم می پوشیم و می گوئیم هیچ دلیلی بهتر از وقوع نیست شما اگر غیب گوئی و بطور کلی هر کاریکه از آئین طبیعت بیرون است نزد خود یا هر کسی دیگر سراغ دارید بیائید بخرج من دانشمندانی را بخوانید و مجلسی بر پا کنید تا در برابر آنان این کار خود را نشان دهید و ما هم آن را به همه جا اعلام می کنیم تا آنان که ایران و هندوستان را مهد خرافات (می خوانند) بدانند که اینجا جای مردان خداست.

می گوئید (هر که را اسرار حق آموختند - مهر کردند و زبانش دوختند) می گویم این چگونه اسراری است که تنها به مردمان زودباور و بی سواد حق دارید بگوئید و نشان دهید ولی پای مردمان دقیق و کنجکاو که به میان می آید آنگاه جزء اسرار می شود اگر سرّ است به هیچ کسی نباید گفت و اگر نیست باری یکبار آنرا در چنین مجلسی آشکار کنید.

داوری خرد یا نتیجه سخن: آدمی دنبال هر چیزی رود می خواهد مقصود خود را در نزدیک ترین راه بدست آورد از این رو وقتی به این جهان نگاه کرد و بجستجوی پدیدآورنده آن افتاد خیلی میل داشت او را در همین عالم مادی بیابد از این رو دسته مادی شدند و دسته بت پرست با این فرق که دسته اول راه را درست رفتند ولی در نتیجه خطا کردند اما بت پرستان از اول راه را خطا رفتند تا پیمبران آمدند و مردم را به منظور اصلی راهنمایی کردند ولی چیزی نگذشت که باز بیاد هندوستان افتادند و گفتند ما که نمی توانیم خدای پیمبران را نه چشم و نه بدست و نه در خیال بیاوریم و از طرفی سخن آنها را هم نمی توان نشنیده گرفت پس می گوئیم خدای پیمبران مال آنها و خود آنها هم مال ما تا بتوانیم دور

قبرشان پنجره گذاریم و در پنجه بگیریم باری اگر نشد خود را به آن رسانیم می توانیم آنها را در ذهن خود حاضر کنیم.

ولی باید دانست که اگر آدمی بتواند همه چیز را بمیل خود در آورد اختیار خداسازی بدست او نیست. شما خیلی میل دارید که با نذر کردن شمع و گوسفند و ساختن گنبد و بارگاه بحاجت های خود برسید ولی خدا گیتی را بر روی نظم ثابت و کاملی گذاشته و هیچ ممکن نیست با این کارهای کودکانه آنها را تغییر داد.

از این رو باید گفت هر که ادعای کار خدائی (یعنی هر کاریکه از توانائی بشر بیرون است) کند دروغگو و بدتر از کلاه بردار و راهزن است و باید او را در برابر چشم عموم اعدام کرد تا دیگر کسی هوس نکند نام خدا را وسیله نان خوردن یا بدست آوردن مقام قرار دهد و اگر این را نتوانستید باری یک توده رشید باید چنین کسان را خوار شمارد و اگر این را هم نکرد خود آن توده بحکم طبیعت که آن هم حکم خداست محکوم است باعدام و دیر یا زود نابود خواهد شد.

بهانه ها

هرگاه گفتگو از کنار نهادن یکی از خرافات بمیان آید کسانی که نمی توانند دل از آنها بردارند و در برابر هم جواب درستی ندارند ناچار از درهای دیگری وارد می شوند که باید آنها را هم روشن گردانیم تا در هر قدمی با اینگونه ایرادها روبرو نشویم.

۱- می گویند بهتر است بجای این حرفها برای مردم فکر خواروبار کنید.

۲- این حرفها باعث نفاق و اختلاف می شود و صلاح امروز نیست.

۳- این حرفها برای شهرت پیدا کردن است.

۴- اینها تحریک اجانب است.

۵- چطور اینهمه علما و بزرگان نفهمیدند و شما فهمیدید.

۶- می گویند حالا گرفتیم اینها غلط و ما کنار گذاشتیم جای اینها چه بگذاریم؟

ما اگر بخواهیم یکی یکی اینها را مورد گفتگو قرار دهیم زیاد می شود ولی همه اینها یک جواب مشترک دارند که به همان اکتفا می کنیم: راهی که این توده در پیش دارد اگر چنانکه این کتاب می گوید غلط است که مسلم راه غلط را نباید رفت و این گفتگوها همه زیادی است و اگر درست است شما اول همین را با دلیل روشن بیان کنید و احتیاجی به اینهمه از این شاخ به آن شاخ پریدن نیست.

۷- می گویند عقل بشر ناقص است به این دلیل که می بینیم اینهمه دین های بی شمار که در دنیا بوده و هست همه می گویند دلیل عقل داریم و حال آنکه واقع یکی بیش نیست می گویم شما از کجا دانستید که این دلیل ها راستی دلیل عقل است و حکم عادت و تقلید نیست اگر دیوی را فرشته نام دهند آیا حقیقت آنهم عوض خواهد شد. شما باین عقل خدا را شناختید و بر روی همین عقل پایه زندگی خود را نهادید اگر حکم عقل ناقص است پس باید دین و زندگی را به یکبار کنار گذارید. چرا برای اینکه شاخه ای را رها نکنید ریشه را می زنید؟!

حقیقت آن است که آنها هم که می گویند عقل ناقص است بگفته خود باور ندارند ولی چون اینان می خواسته اند مردم را بطرف نادانی ببرند و عقل به جلوگیری بر می خاسته ناچار این سخن را پیش آورده اند که عقل شما ناقص است و باید به عقل کل (یعنی هر دروغی که آنها می سازند) تسلیم شوید و حال آنکه عقل فرستاده نزدیک خدا و برای آدمی همچون چشم است که بی دستور او حق ندارد قدمی بردارد. آری عقل هم مانند چشم گاهی محتاج به راهنماست ولی بهر حال ما از خرد بی نیاز نیستیم.

و عبارت دیگر مانند قوانین ریاضی است که برای یافتنش محتاج به آموزگار هستیم ولی درس همین آموزگار را وقتی می توانیم بپذیریم که با عقل درست در آید زیرا اگر عقل در کار نباشد آموزگار حق خواهد داشت بگوید یکی از قوانین ریاضی این است که شما نیمی از مال خود را بدهید بمن تا حلال شود؟!

راست است که که فکر آدمی کوتاه تر است از اینکه از کارهای خدا سر در آورد ولی کار خدا غیر از راه خداست کار خدا برای خود است و ربطی بما ندارد ولی راه خدا برای ماست و باید آنرا ببینیم و

پیش رویم نه اینکه چشم خود را بر هم گذاریم و مانند کوری دنبال دیگران بیفتیم و هر چه بما گفتند بگوییم (جاهل را بر عالم بحثی نیست؟)

درباره نقص عقل این را می توان گفت که گاهی بچیزهای دیگری جامه خرد می پوشانند و آن را عقل می نامند ولی با کمی دقت آنها را هم می توان شناخت و چنانکه خواهیم دید همین کار را با دین و بلکه با حس نیز می کنند.

اینها عبارتند از عادت و تقلید و وهم و سودجوئی و عکس العمل اینها ولی از همه مهمتر همان عادت است چنانکه بسیاری از همین عقیده های ما را عادت برپا نگاه داشته و نام آنرا عقل نهاده اند.

عادت با عقل نسبت معکوس دارد یعنی در مردمان کم فهم و زنان نیرومندتر است و باید هم اینطور باشد چون این گونه کسان نمی توانند هر چه را می شنوند و در ترازوی خرد بسنجند ناچار باید عادت در آنها قوی باشد تا هر ساعت برنگی در نیابند.

عادت گاهی با هم یکی می شود و در حس نیز تصرف می کند. من خود بیش از ده سال و در هر روزی چند بار ناظر چنین موضوعی بوده ام تا آنکه صاحب کار خود به اشتباهش پی برد و آنرا ترک کرد. بسیاری از خوانندگان این را شنیده اند که پیش از دوره رضاشاه در مشهد سنگهای (متوسط) زیارت می آمد و کسانی می گفتند ما اینرا بچشم خود دیده ایم و حال آنکه در جلو چشم مردم آنرا با دست می آوردند و در عین حال فریاد می زدند: پس روید به کوری! چشم دشمنان سنگ زیارت می رود!! و بگفته یکی از دوستان در دوره دیکتاتوری سنگها هم از زندان مختاری ترسیدند و دیگر زیارت نیامدند!! در همین شب ۱۹ رمضان که می گفتند دو نفر به هم چسبیده اند مدرکش را که می پرسیدند یا می گفتند خودمان دیده ایم یا می گفتند از آدم معتبر شنیده ایم. حال شما از همین جا می توانید بدست آورید که این همه معجزه ها که نقل می شود علت حقیقتش چیست.

۸- می گویند این خرافات در همه جای دنیا هست و بجائی هم ضرر ندارد پس این چه کاریست که بیهوده مردم را از خود برنجانیم می گویم اگر این اشکال درست باشد اول به پیغمبر وارد است که برای بت پرستی آن همه خون ریزی کرد. مردم عربستان چند پاره چوب و سنگ بنام بت در خانه کعبه گذاشته بودند و آنها را خدا هم نمی دانستند بلکه وسیله و شفیع نزد خدا می شمارند این بکجای دنیا ضروری داشت که پیغمبر ۲۳ سال وقت گرانبهای خود را صرف آن نمود.

برای این بود که می دانست توجه بشر یک نیروی گرانبهائی است که همه پیشرفتهای زندگی از اثر آنست اگر بکوه رسد از هم می پاشد و اگر بدریا رسد از هم می شکافد پس چه ضرری است از این بالاتر که چنین نیروئی بیهوده صرف بت یا نخل علم و قبر شود.

برای چیست که امروز شرق زیر دست غرب افتاده هندوستان چه چیزش کم از انگلستان است و یا فنلاند چه چیزش بیش از ایرانست چرا او چنانست و این چنین برای این است که آن توجهش بیشتر بکار و کوشش است و این بخرافات. شاید بگوئید خرافات چه منافاتی با کار و کوشش دارد می گویم این قانونی است مسلم که هر نیرویی (مانند آب نهر) هر اندازه متوجه یک سمت شود بهمان نسبت از سمت دیگر کم می شود تا قطع گردد (ما جعل الله لرجل من قلبین فی جوفه).

باید این موضوع را با چند مثالی روشن کنم. در ایران کم و بیش هزار هزار کتاب در مصیبت و زیارت و مانند آن چاپ شده تا جائیکه شما در هر دهی بروید می بینید آن روستائی که کوره سوادى پیدا کرده یکی یا بیشتر از این کتابها را در تاقچه دارد ولی در همین کشور فلاحتی اگر کتابی در کشاورزی چاپ شود خریدار آن انگشت شمار است.

اگر زنی در خواب ببیند و یا بخاطر بگذرد که بالای قله کوهی جای ثم دلدل را دیده است یکبار می بینید شهری از جا تکان می خورد و با سیل نذر رو به آن می رود ولی اگر یکدسته سرباز برای نگاهداری جان شما در برابر دشمن ایستاد تا کشته شد آخرین قدردانی که از آنها شود یک مجلس یادبود است آنهم از طرف وزارت جنگ نه از طرف توده!!

شما بسیار دیده اید کسانی را که در نهرها رخت می شویند و خاکروبه می ریزند و یا خزینه های عمومی را آلوده می کنند شاید گمان کنید که اینها مردمی هستند بی تربیت ولی اینطور نیست بیشتر اینها تربیتشان کامل است ولی در راه دیگر چنانکه می بینید همین ها به آب کمتر از کر دست نمی زنند و از دیگران هم جلوگیری می کنند. شما بسیار دیده اید کسانی را که زراعت را زیر پا می مالند و یا نهالها را برای بازی یا چوب دستی می شکنند (و در نتیجه همین کار زشت چه بسیار نهال هائی که استعداد درخت کاری دارد و بیکار افتاده است).

شاید شما اینگونه مردم را بی قید و بی پروا بدانید ولی اینطور نیست زیرا اینها وقتی از یک زیارتگاهی

بیرون می آیند پس پس بر می گردند که مبادا به قبر بی احترامی شود همین ها اگر خورده نانی را زیر پا بینند بر می دارند و چه بسا آن نان آلوده را می خورند که با برکت خدا بی احترامی نشود!! چرا؟ بر اینکه اینها را به احترام قبر یا خورده نان متوجه کرده اند ولی در آن موضوع چیزی نگفته اند.

اما اینکه می گویند این خرافات در همه جای دنیا هست این سخن بدان می ماند که بگوئید بیماری در همه جا هست پس باید آن را بحال خود گذاشت.

خرافات هم مرضی است روحی در هر توده که زیادتر باشد به همان نسبت در زندگی عقب تر است باور ندارید به وضع کشورهای ایران و ترکیه، یا چین و ژاپون، یا هندوستان و روسیه، نگاه کنید.

۹- می گویند خرافات بهتر از لجام گسیخته است زیرا می بینیم مردمان خرافی از دیگران هم درست تراند و هم خیرات و مبراتشان بیشتر است می گویم از این عبارت این طور بدست می آید که ما دو راه بیشتر نداریم یا باید خرافی باشیم یا لجام گسیخته و حال آنکه دو راه دیگر هم داریم یکی آنکه نه خرافی باشیم نه لجام گسیخته بلکه پیرو حقیقت باشیم نمونه اش همان راهی است که مردم در صدر اسلام می رفتند که هم پاک بودند و هم خرافات نداشتند دوم آنکه هم خرافی باشیم و هم لجام گسیخته و آن راهی است که ما امروز می رویم چنانکه می بینید مردم امروز از اداری و تاجر و کاسب رفتار و اخلاقشان چگونه است با این حال با هر یک که گفتگو کنید می بینید همه دیندارند از یک طرف از راه خیانت و احتکار و اختلاس پول بدست می آورند و از طرف دیگر همین پول را صرف روضه و زیارت می کنند و اگر هم قدری مقدس تر باشند اول آن را دست گردان و حلال می کنند و بعد زیارت می روند!!

یک زمانی بود که مردان هفتاد ساله مانند دختران چهارده ساله با چشم گوش بسته بودند جز جلاءالعیون وجودی کتابی نداشتند و جز ملا دانشمندی نمی شناختند از اینرو اگر به مردم می گفتند ماست سیاه است می گفتند از قدرت خدا چه بعید است بخصوص اگر یک جمله عربی هم بدنبالش می آوردند (نمونه حدیث دیده شود). در آن زمان آسان بود خرافات را با درستی نگاه داشت ولی اکنون در فکر مردم یکی تکانی پیدا شده در نتیجه نه مانند پیش در عقیده خود پابرجایند نه آن اندازه فکرشان نیرومند شده که بتوانند درست را از نادرست جدا کنند ناچار این تزلزل بر نقطه ضعف وارد می شود که عبارت است از همان جایی که پای نفع مادی در کار است ولی این خرافات چون نفع آنی آنها کاری ندارد بلکه خود سرپوشی روی آنها می گذارد این است که بر جا مانده و این بی قیدی و

لجام گسیختگی هم بر آنها علاوه شده است.

و اما خیرات و مبرات اینان هم گرچه زیاد است ولی خواهیم دید که برای چگونه کارهایی است و نتیجه اش چیست.

گفتار دوم: امامت

دین امروز ما امامت را پس از نبوت می شمارد ولی در عمل آن را خیلی بالاتر می شمارد زیرا ما و شما هیچ نشنیده ایم که پیغمبر کوری را شفا یا بیماری را خوب کرده باشد و ندیده ایم که کسی به نام پیغمبر ندی کند ولی اینها و مانند اینها را درباره امام و امام زاده بسیار شنیده و دیده ایم پیغمبر می گوید من مالک سود و زیان خود نیستم ولی اینها می گویند (جهان اگر فنا شود علی فناش می کند)

این مسلم است که امام هر چه باشد از پیغمبر پائین تر است پس چه شده است که برای فضائل ائمه و سادات اینهمه منجس ها برپا و کتاب ها نوشته شده ولی درباره پیغمبر معمول نیست آیا علت اینها را جز هم چشمی و لجاجت چیز دیگری می توان دانست. ما خود بیماری داشتیم نوبه وقتی تب می کرد پرستارش می گفت چه کنیم خدا خواسته و چون خوب می شد می گفت از برکت ائمه اطهار راحت شد، بعدها دیدم این طرز فکر عمومی است که پیش آمدهای بد را از خدا و پیش آمدهای خوب را از ائمه می دانند و پیغمبر را هم از هیچ طرف به حساب نمی آورند.

می دانم که خواهید گفت این حرف ها مال عوام است و ربطی به دانشمندان ندارد.

آری این شیوه ماست که تا کسی در جلو نیست و میدان باز است تا هر جا بتوانیم می تازیم ولی همین که یک کسی پیدا شد و گفت چرا زیاده روی می کنید فوری ده سنگر عقب می رویم و می گوئیم آن زیاده روی کار (عوام) بوده این است که چند حدیث (صحیح) از کتاب کافی در اینجا می آوریم و با آنچه قرآن درباره پیغمبر گفته می سنجم تا ببینیم عقیده عوام از کجا آب می خورد.

ابی حمزه گفت وارد شدم بر او و دیدم از زمین چیزی جمع می کنند گفتم اینها چیست گفت خورده های پر ملائکه است جمع می کنیم و از آن بردی برای فرزندان خود می سازم. در جای دیگر است که

پس از رحلت پیغمبر جبرئیل برای دلداری فاطمه می آمد و او را خبر می داد به پیش آمدهای آینده و امیرالمؤمنین آنها را می نوشت و در جای دیگر درباره این مصحف می گوید سه برابر قرآن شما است و قسم به خدا نیست در آن از قرآن شما حرفی ولی در قرآن می گوید وحی را روح الامین بر (قلب تو) می فرستد و هیچ نامی از وحی آوردن جبرئیل و یا (پر و پشم آن) در میان نبوده و به علاوه اگر این احادیث صحیح راستی صحیح باشد پس اسلام بجای یک پیغمبر چهارده پیغمبر خواهد داشت!!

و نیز در کافی است که زراره گفت از امام چیزی پرسیدم جوابی داد و دیگری آمد و همان را پرسید جواب دیگری داد و باز دیگری آمد و همان را پرسید جواب دیگری داد بعد گفتم سه نفر از شیعیان شما یک چیز از شما پرسیدند و شما سه جواب دادید گفت برای این است که اختلاف میان آنها افتد و شناخته نشوند. و در چند حدیث دیگر جوابی به این مضمون داده شده که این اختیاریست به ما واگذار شده هذا عطانا فامنن اوامسک بغير حساب اگر این احادیث هم صحیح باشد دیگر چه عرض کنم!!

کتاب های تفسیر بسیاری از آیات قرآن را به امامت تاویل کرده اند تا جائی که بعضی از آنها کلمه های صلات و ذکات و ابل و به عوضه قرآن را هم تفسیر به علی کرده اند اگر امامت راستی تا این اندازه مورد توجه قرآن بود چرا برای یکبار هم شده این موضوع را آشکار نگفت که اینهمه جنگ بر سر این کار نشود.

می گویند پیغمبر می ترسید از اینکه بگوید و مردم نپذیرند و حال آنکه خود قرآن و تاریخ پیغمبر گواه است که هیچ محافظه کاری (یا تقیه) در کار خود او نبوده. و آنکه شما که صدها حدیث از پیغمبر نقل می کنید که این موضوع را صریح گفته پس دیگر این سخن چه معنا دارد. و نیز می گویند امامت در قرآن بسیار تصریح شده ولی آن ها را انداخته اند یا تغییر داده اند و امام زمان که آمد قرآن درست را می آورد. ببینید برای اینکه شاخه را از دست ندهند چگونه ریشه را می زنند خوب اگر اینطور باشد پس دیگر قرآن با تورات چه فرق خواهد داشت. یک دلیل بزرگ بر راست گوئی پیغمبر قرآن است و دلیل دیگر اثر گفته های او است در همراهانش آنرا می گویند که تغییر کرده و اینرا هم می گویند (ارتدالناس بعد رسول اله الاثله).

ما اگر با نظر حقیقت جوئی قرآن و تاریخ صدر اسلام را نگاه کنیم می بینیم که امامت در اول یک امر خیلی ساده یا سیاسی بوده که قرآن و مسلمین درباره آن ساکت بوده اند ولی بعدها که زمامداران ایران دیدند نمی توانند زیر بار خلفاء عرب یا ترک بروند و باید از نیروی توده برای ایستادگی در برابر آنها

استفاده کنند امامت را به این رنگها در آوردند و ما هم که این عادت را همیشه داشته ایم که رو به هر طرف بیافتم می رویم تا جایی که توانایی داریم اگر بخواهیم از علی ستایش کنیم او را می بریم تا جایی که (کتاب فضل او را آب بحر کافی نیست که تر کنی سر انگشت و صفحه بشماري) و اگر بخواهیم از عمر چیزی بگوئیم می رویم تا آنجا که خودتان بهتر می دانید.

آب یک جو اگر از یک سرچشمه باشد هر چه پائین تر آید اگر کمتر نشود زیادتیر نخواهد شد حال شما کتاب هایی را که درباره امامت نوشته شده بترتیب تاریخ با هم بسنجید و یا یک کتاب از پیش از دوره صفویه و یک کتاب هم از بعد از آن پهلوی هم بگذارید آنگاه می بینید که هر چه پائینتر می آید غلو آنها بیشتر و حجمشان بزرگتر می شود شما کتاب مقتل سید ابن طاوس را با جلد دهم بچار و آن را با اسرار الشهاره دربندی بسنجید آنگاه از خود پرسید علت اینهمه اختلاف چیست اینها را که در بندی نوشته از کجا بدست آورده که سید ابن طاوس یا مجلسی به آن دسترسی نداشته.

یک زمانی سیاست اینطور اقتضا می کرد که برای استقلال ایران و یا نگهداری آن در برابر دو دشمن نیرومندی مانند عثمانی و ازبک مردم را بوسیله گریه و زیارت و دسته و گنبد و قبر، بتکان بیاورند ولی چه کنیم که آن سیاستداران با سیاستشان رفتند و نابود شدند و دنیا هم قرنهای پیش رفت ولی این بدعتها همچنان برای ما ماند و معلوم نیست تا کی باید گرفتار اینها باشیم. اینکه قرآن می گوید ستمکارترین مردم کسانی اند که بخدا دروغ ببندند برای همین است که هر چه رنگ دین بخود گرفت پایدار می ماند این است که می توان گفت که اگر شهری را بنام سیاست ویران کنند بهتر است از اینکه بدعتی بنام دین بسازد. آنهمه خرابیها غارتها جنگها، قحطیها که در گذشته واقع شده امروز جز در تاریخ از آنها اثری نمی بینیم ولی آن بدعتهایی که برای پیشرفت سیاست بنام دین ساخته شده همچنان برپاست و بهمین نسبت هم آنانکه با بدعتی نبرد می کنند کارشان سودمندتر و پاداششان در پیش خدا بیش تر خواهد بود. من خوب می دانم که خواندن این مطالب برای آنانکه امام زاده را در دستگاه خدا همه کاره یا وزیر دربار می دانند چه اندازه دشوار است ولی چه باید کرد آیا می توان این گرفتاریها را همچنان دید و خاموش نشست راست است که ما گرفتاریهای بزرگتر از اینها هم داریم ولی چیزی که هست مردم چون می دانند آنها گرفتاریست ناچار در فکر اصلاح هستند اما اینها را گذشته از اینکه نشناختند بزرگترین وسیله سعادت دنیا و آخرت می دانند. این گرفتاریست که هر اندازه هم کوچک باشد باز خیلی بزرگ است.

ایرانیان چنانکه دیدیم خدا و پیغمبر را فدای امامت کرده اند و چنانکه خواهیم دید زندگی و کشور و

مال و وقت خود را هم روی این کار گذاشته اند و حال آنکه امام هر که باشد تنها برای زمان خود امام است نه زمان های دیگر چنانکه در کتاب کافی رسیده (کل امام هاد للقرن الذی هو فیه) و اگر کتاب نهج البلاغه را هم مدرک قرار دهیم خود امام علی ابن ابیطالب در نامه ای که به معاویه می نویسد می گوید شورای مهاجر و انصار اگر کسی را امام گردانید همان رضای خداست (رجوع شود به نامه ششم از قسمت کتابها) ولی ما در صدد بیان این موضوع نیستیم زیرا نه بحال ما سودی دارد نه با اینهمه غرض هایی که دو طرف بکار برده اند می توانیم درست از چگونگی کار آگاه شویم ولی آنچه مسلم است این است که امام خیلی پائین تر است از پیغمبر و خود پیغمبر هم بحکم قرآن بشری است مانند دیگران که نه غیب می داند و نه باب الحوائج است و نه کور شفا می دهد و تنها فرقی با دیگران همان وحی است و این گفتگوها هم که پیدا شده زائیده سیاست و بزرگ شده تقلید و بر پا مانده عادت است.

دین امروز ما عزاداری را یکی از بهترین کارها دانسته تا جائیکه در حدیث ثواب آنرا برابر شمرده با هزار حج و هزار عمره و هزار جهاد با پیغمبر خدا!

و ثواب هر نبی و رسول و صدیق و شهیدی که مرده یا کشته شده!! از روز خلق دنیا تا قیامت!! خواهش دارم یکبار دیگر این حدیث را بخوانید و ببینید دروغ و گزافه از این بالاتر هم می شود بر خدا بست!! راستی اگر اختیار بهشت و جهنم بدست یک کودک بیخردی باشد چنین کاری خواهد کرد؟!

شاید برای کسانی که گوشه‌اشان از شنیدن این گونه گزافه ها پر شده این سخن هم هیچ تازگی نداشته باشد و بگویند (از قدرت خدا چه بعید است) ولی دیگر فکر نمی کنند که خدا غیر از قدرت عدالتی هم دارد شما می توانید لیره را بجای ریال خرج کنید ولی آیا این کار را خواهید کرد؟! اگر انشاءالله روز قیامت شما آقای عزادار رفتید به بهشت و آن بالا بالاها بهشت را بشما دادند (آرزو بجانان عیب نیست) و بموجب این حدیث هم شهدای بدر و احد و همه پیغمبران را زیر دست شما قرار دادند!! بالاغیرتاً شما خودتان آنجا خجالت نمی کشید اگر شهدای بدر به خدا اعتراض کردند که ما در موقع ضعف اسلام بیاری آن برخاستیم و بنای آنرا با خون خود بالا بردیم پس چطور ما را هزار درجه پائین تر از آن آقای عزادار جا دادی آیا شما خودتان باز روی نشستن آنجا خواهید داشت.

خواهید گفت که یادبود و احترام بزرگان گذشته که کارست خوب حالا بر فرض هم این احادیث دروغ باشد اصل این کار که بد نیست می گویم بعضی از سوداگران برای هر کالای خود یک نمونه خوبی دم دست می گذارند. در هنگام گفتگو آن را نشان می دهند ولی در هنگام عمل یعنی تحویل

کالا چیز دیگری می دهند. دین امروز ما هم بهمین حال درآمده چنانکه در همین موضوع می بینیم هنگام گفتگو بخصوص با مردمان کنجکاو می گویند این زیارت و عزاها برای یادبود و احترام است و دیگران هم دارند ولی پای عمل که بمیان آید می بینیم بساط دیگری است.

از یک طرف در هر شهر و دهی آنهمه عزاخانه با اسباب کودکانه ساخته اند و در هر سال چندین بار با حرکات کودکانه تری براه می افتند از طرف دیگر چند ماه از سال را برای عزاداری قرار داده اند و سپس به همین هم قانع نشده اند و برای اینکه همیشه این یاسین را بگوش مردم بخوانند گفتند (کل یوم عاشوراء) باری اگر از این همه وقت و خرجی که در این راه صرف شده و می شود یک نتیجه های خردمندانه می گرفتند بد نبود ولی شما می بینید که به جای بیدار کردن مردم این دروغ های شاخدار را در مغز مردم جا می دهند و در نتیجه نیروی خرد این توده را راستی از کار انداخته اند این است که رسواترین دروغها را بنام دین می پذیرند ولی به حقایق علم و زندگی طعنه ها می زنند!!

نتیجه آنکه بر فرض آنچه درباره امامت می گویند درست باشد این زیاده رویها غلط است زیرا در هر راهی و بخصوص در راه خدا نام شخص باید گم باشد. امامت که به جای خود، خود نبوت را هم نباید جزء دین شمرد زیرا آنان راهنمای دین اند نه جز دین.

چنانکه اگر کسی راهی را به شما نشان داد او راهنمای مقصود شما است نه جزء مقصود این است که شما از او تشکری می کنید و پی کار خود می روید حال اگر بخواهید بجای پیمودن راه خود را سرگرم راهنما کنید ناچار از مقصود باز می مانید چنانکه ما امروز باز مانده ایم.

و اینهم که می گویند باید اول شخص را بشناسیم تا گفته هایش را باور کنیم درست نیست زیرا معرف هر کسی از راهنما و مهندس و پزشک و نجار و آهنگر همان کار اوست نه شخص او.

اگر این گفتگوهای بیهوده که بر سر نام ها و شخص ها می شود بر سر منظور اصلی که توحید است و تقوا می شد هم زودتر این اختلافها برداشته می شد و هم بهتر پیشرفت داشت (تعالو الی کلمته سواء بیننا و بینکم ان لانهبدو الاالله)

گفتار سوم: روحانی

دین امروز ما می گوید فقیه در زمان غیبت جانشین امام است. بر این سخن چندین اشکال فقهی و عملی وارد است که برای اختصار آنها را حذف و بهمین اکتفا می کنیم که اگر این نیابت تنها برای بیان احکام است که مسلم بر خلاف مقصود شما است و اگر برای ولایت و حکومت نیز هست در این صورت ما در هر محله و گاهی در یک خانه چندین شاه خواهیم داشت چنانکه اکنون هم همه فقها تا جایی که دسترسی دارند در این کار دخالت می کنند. گذشته از این که هر کسی را به هر کاری ساختند. فقیه و کشورداری همچون پزشکی و میکانیکی است که هیچ با هم ربطی ندارد و پس از همه اینها تازه طبق همان مبانی فقهی هم این ادعا (که حکومت حق فقیه است) هیچ دلیل ندارد بعضی می گویند لازم نیست حکومت دست فقیه باشد بلکه دست هر کسی که هست بماند ولی از فقها اجازه بگیرند چنانکه بعضی از شاهان پیش همین کار را می کردند و در قانون اساسی ایران هم گفته شده.

می گویم این اجازه اگر تنها از نظر تشریفات یا برای تبرک است اینکه نتیجه عملی ندارد با اینحال برای خالی نبودن عریضه من به مجلس و دولت اجازه می دهم که هر کاری را برای کشور و مردم مفید می دانند انجام دهند!! و اگر برای این است که راستی همه کارهای کشور را به این دستور انجام دهند این چیزی است نشدنی و به عبارت دیگر دور لازم میاید زیرا به این حساب بودن قانون و مجلس بسته به اجازه فقیه است و با بودن فقیه هم قانون و مجلس و دولت معنا ندارد (گفتار حکومت و قانون دیده شود).

دین امروز ما می گوید باید تقلید از مجتهد زنده کرد و در نتیجه همین که مجتهدی مرد گفته ها و رساله ها و وقت هایی را که مردم صرف آموختن آنها کرده اند باید کنار رود و باز مردم از نو کتاب بخزند و مدت ها وقت صرف آموختن آنها کرده اند باید کنار رود و باز مردم از نو کتاب بخزند و مدتها وقت صرف آموختن آن کنند چرا؟! دلیل این کار چیست؟! خجالت می کشم عرض کنم!! برای نیابت اگر مقبوله بدامن خطله در کار بود ولی اینجا آنهم نیست بلکه دلیل فعل و عقل برخلاف آن است زیر نقل می گوید: فارجعوا الی رواه احادیثنا اگر حیات شرط باشد پس باید این روایت ها را هم کنار گذارید و عقل هم می گوید اگر یک عالمی از پزشکی یا مهندسی یا فقیه در فن خود کاری را انجام داد و مرد گفته او به اعتبار خود باقی است و گرنه هر دانشمندی مرد باید آثار او را هم مانند رساله های عملیه دور ریخت و باز از نو شروع به کار کرد.

شاید کسانی که برکنارند بگویند این کار برای رعایت اقتضای زمان است و خود کار نیکی است ولی

اهل اطلاع می دانند که مطلب غیر از این است و دلیلش هم این رساله هایی است که پی در پی عوض می شود ببینید در رساله های بعد کدام رعایتی از زمان شده که در رساله های پیش نبوده.

خواهید گفت بیهوده سخن به این درازی نشود چگونه ممکن است چنین حکمی را بی هیچ دلیل از پیش خود در آورد آری در دنیا هر کس هر گونه ادعائی کند می گوید دلیل دارم ولی در برابر هم خدا یک ترازویی به ما داده به نام عقل که اگر از بند هوس و عادت و تقلید آزاد باشد به آسانی درست را از نادرست می شناساند برای این حکم هم یک دلیل موهوم و کش داری درست کرده اند به نام اصل عدم جواز که بهتر است معنایش را هم از خود اهل فن پرسید تا ببینید احکام دین شما بر روی چه پایه هائی است. می دانم آنان که عمری با اینگونه سخنان بالا آمده اند نمی توانند باور کنند که مدرک این احکامی که ما صدها سال حکم مسلم خدا می دانستیم تا این اندازه سست و بی پا باشد و شاید گمان کنند که اینها مدرک دیگری داشته که ما نیاورده ایم ولی باید بدانند که من این سخنان را در پشت کوه قاف نمی نویسم ما در اینجا یک سلاح داریم و آن حقیقت است پس چگونه ممکن است آن را هم با دست خود بشکنیم من قسم یاد نمی کنم ولی به شما اطمینان می دهم که درست تر این کتاب کلمه برخلاف حقیقت نوشتیم تا جائی که از جمله ها و کلمه های گزافه معمولی هم خودداری شده و بلکه بعکس چون می خواستیم دلیل های آن در همه جا روشن و استوار باشد و نیز می خواستیم پا از حد ادب بیرون نگذارم خیلی گفتنی ها را هم نگفتم.

عنوان دیگری که برای روحانی درست کرده اند این است که (هر کس به کفش عالم بگوید کفشک کافر می شود) در نتیجه برای روحانی پایه ای بس بلند درست شد که هیچ کس نتوانست بقصد اصلاح دستی بسوی این دستگاه دراز کند گر چه این مطلب در ظاهر به نفع روحانی است ولی در واقع لطمه بزرگی شد برای دین و دنیای ما بلکه برای خود روحانی زیرا مسلم است که راه خُرده گیری و چون و چرا بر روی هر چه بسته شود راه فساد بر روی آن باز می شود.

آری تنها در کار خدا چون از روی نظام کامل است و از دائره فکر و اختیار ما نیز بیرون است چون و چرا معنا ندارد ولی در جای دیگر ما خود می بینیم که نتیجه آن بعکس است. در کار حکومت زبان مردم را بستند راه فساد باز شد در کار امام حسین گفتند هر که چون و چرا کند پشت پا می خورد آنهمه کارهای بیخردانه بنام او درست شد در زمینه دین راه خُرده گیری را بستند چه دروغ های شاخداری پیدا شد و چه بارهای سنگینی بنام دین بر دوش مردم گذاشتند. و درباره ملا هم گفتند (هر کس به کفش او بگوید کفشک کافر می شود) در نتیجه باینصورت در آمد.

آب که از سرچشمه بیرون آمد باید برای آن راه خردمندانه ای باز کرد و از آن نتیجه گرفت ولی اگر کسی بخواهد با زور جلو آنرا بگیرد که بیرون نیاید خواهی نخواهی از یک گوشه سر درمی آورد و در نتیجه هم به هدر می رود و هم خرابیش بیشتر خواهد شد. کسی هم که بخواهد با زور جلو دلیل و منطق را بگیرد چند گاهی می تواند ولی با خرابی بیشتر از طرف دیگر سر در می آورد.

رضا شاه جلو قلم و زبان مردم را گرفت ولی همین که رفت و نام آزادی بمیان آمد مردم یک درجه هم از دموکراسی گذشتند و سه مکراسی شدند و نیکبهایش را هم فراموش کردند ملا هم وقتی میان خود و توده آن سد آهنین را گذاشت همین احساسات از کلکته و مصر و قفقاز و جاهای دیگر بصورت بدتری سر در آورد تا کار بجائی رسید که همان وقتها یک ملا که از خیابان می گذشت چه متلک ها می شنید و یقین چند برابر آنرا در دل داشتند تا یکی را بزبان می آوردند همه بیاد داریم آن روزها می گفتند ملا را سوار اتوموبیل نمی کنیم و اگر در راه پنجر می شد از قدم او می دانستند ولی در چند ساله اخیر در اثر اصلاحات رضاشاه آن بدبینی ها رفت و این احترام امروزی هم دنباله همانست و اکنون هم اگر وقت را غنیمت ندانند و بجای فکر اصلاح در فکر بستن زبان مردم باشند بی گفتگوست که این بار به صورتی بدتر از پیش در خواهد آمد باور ندارید این مطلب را بخاطر سپارید تا درستی این سخن را با چشم خود ببینیم.

عنوان دیگری که برای روحانی درست شده و باعث فساد این دستگاه گردیده این است که امروز روحانی خرج خود را بی واسطه از دست توده می گیرد در نتیجه ناچار است که همیشه به میل توده سخن بگوید یا دست کم بر خلاف میل او سخنی نگوید و این دو عیب بزرگ دارد.

اول آنکه در میان توده فکرهای غلط زیاد پیدا می شود ولی چون بنام (عوام) است ماندنی نیست اما پس از قبول یا سکوت ملا این فکر غلط تسجیل خواهد شد و هر کس مجبور است آنرا بپذیرد و به ارث برای فرزندان خود گذارد چنانکه همین مطلب خود باعث پیدائی خرافات بسیاری گردیده.

دوم بجای آنکه توده تقلید ملا را کند ملا مقلد توده خواهد شد و حال آنکه اگر توده راه را می دانست دیگر روحانی برای چه می خواست.

روحانی یعنی پزشک روح و پزشک هم کارش در بدن است و سوختن و دادن دواهای تلخ و تند و

اگر بخواهد به میل بیماران خود دوا و غذا دهد کافه چی خواهد بود نه پزشک. روحانی هم کارش نبرد با پندارها و بیرون کردن خرافات از مغزها و پاک کردن دین از دروغ هاست و اینها همه برخلاف میل توده است.

اکنون کی است که خود را برای چنین سختی ها آماده کند و تازه جواب گرسنگی زن و فرزند را هم بدهد.

روحانی هم بنده خداست و از قانون طبیعت بیرون نیست وقتی دید شتر در خانه آن کس زانو بزمین می زند که محافظه کارتر است وقتی دید لیره ها و بارها و احترام ها پیش آن کس می رود که خرافی تر است وقتی دید در روضه و منبر آنکس جلوتر است که دروغ بهتر بیافد و در برابر، ملای دیگری که هم از تراز همان هاست چون به میل توده سخن نگفته برای نان خالی هم درمانده است از همین جا درس کار خود را برای همه عمر می خواند.

یک مثال روشن: امروز همه می دانند که قمه زدن خلاف شرع است همه می دانند که این روضه های امروز بیشتر دروغ است و دروغ بر خدا و پیغمبر هم بدترین دروغ هاست با این حال چرا یک ملا جرأت ندارد مردم را از این کار باز دارد برای آنکه می داند اگر چنین حرفی از دهانش بیرون آید نانش سنگ خواهد شد.

روحانی اگر آنچه را می دانست می توانست بگوید کار دین و زندگی ما خیلی بهتر از اینها بود ملا اگر از قطع نان خود نمی ترسید این اسرار در پشت پرده نمی ماند و به مثل معروف کسی می تواند شتر را از بام پائین آورد که خودش بالا برده. اصلاح این کار هم بیشتر بدست خود ملا است نه رضاشاه و نادر و مانند آنها آری نیروی مادی هم برای پیشرفت اینکار لازم است ولی به شرط آنکه نیروی معنوی جلوتر رفته باشد و دلهای مردم را برای پذیرفتن آماده کرده باشد.

در دفعه پیش که این گفتار را می نوشتم روز عاشورا بود ناگهان دیدم از بیرون صدای هیاهو بلند شد بیرون آمدم دیدم گفتگو از داستان دسته امروز در جلوی شهربانی (اهواز) است در اینجا کار به شرح داستان ندارم که به کجا کشید مقصود شرح حال این مردم بود که از پراکنده شدن این دسته چنان افسوس ها میخوردند که تو گوئی سپاه مدافعی از جلو لشکر مهاجمی فرار کرده. آسیبی را که به آنها رسیده بود از معجز امروز و شقاوت آنها می دانستند و آسیبی را که به اینها رسیده بود اجرش را از ام

البین می خواستند و چون شب پای رادیو نشستم دیدم رادیو تهران بجای پشتیبانی از دستوری که خود دولت داده شروع کرد به همان روضه ها و گزافه هائی که می دانیم.

مزد گرفتن برای ایان احکام دین گذشته از آنکه باعث فساد دین است بگفته خود فقها هم حرام است و این گونه کسان تنها می توانند از بیت المال حقوق بگیرند نه از مردم چنانکه امروز هم می دانید کارکنان دولت باید کار مردم را انجام دهند ولی مزد خود را باید از خزانه بگیرند زیرا اگر مردم بگیرند گر چه پیشرفت کارها بیشتر است ولی چنانکه درباره دین و روحانی دیدیم گردش کارها یکسر روی غرض های شخصی خواهد افتاد و زیان این کار خیلی بیشتر است.

اشتباه نشود این معنا غلط است که دولت در کار روحانی دخالت کند زیرا در این صورت باز پیراهن عثمان به دست خواهد افتاد و بعلاوه آنان هم زیر بار دولت نخواهند رفت چنانکه دولت از درست کردن دانشکده معقول و منقول شادی همین نظر را داشت ولی دیدیم این دانشکده هم از یکی کارخانه های پشت میز نشین سازی شد.

برای این کار تنها راهی که به خاطر می رسد و با هیچ قانون و عقیده هم مخالف نیست این است که امروز در کشور ما موقوفات زیادی است که مصرفش روزه و مانند آن است اگر درآمد آنها با نظارت یک رئیس روحانی و سازمانی درست ولی غیردولتی در این راه صرف شود هم مال وقف به مصرف خود رسیده و هم بزرگترین خدمتی از این راه به دین و زندگی شده ولی اگر توده همین است و روحانی هم همین نه بر مرده بر زنده گریست.

شاید بگوئید تو یا مجتهدی یا مقلد اگر مجتهدی حرف هایت برای خودت حجت است و به درد دیگران نمی خورد و اگر مقلدی جاهل را بر عالم بحثی نیست و به عبارت دیگر این فضولی ها به تو نمی رسد. آری این سخن درست است ولی برای راه نه برای نتیجه یعنی شما اگر جامه خود را به خیاط دادید بدوزد نباید بگوئید آن را چگونه ببرد و بدوزد ولی جامه را که به شما داد باید به اندام شما راست باشد وگرنه بر شما است که بگوئید چرا وقت و پول و جامه من را خراب کردی شما هم با قانون گذار نگوئید که حکم را چگونه و از چه راه بیرون آورد ولی حکمی را که به شما داد باید با حکم عقل و آئین طبیعت که حکم مسلم خدا است راست بیاید وگرنه مانند امروز می شود که برای یک آیه (ان اله یحب المتطهرین) که دستوری است خیلی ساده و حدودش را هم هر کسی می تواند با فطرت خدادادی خود بفهمد چند برابر قرآن کتاب نوشته می شود تازه نتیجه اش هم این می شود که آب

خزینه حمام و آب حوض مسجد جمعه با همه آلودگی هایش پاک است ولی پاکیزه ترین آب ها اگر سر سوزنی از کر کمتر باشد همین که انگشت منتجس به آن رسید نجس می شود و یا آبی که به اندازه یک کر است اگر سگ در آن بشاشد پاک است زیرا زیاد می شود ولی اگر از آن بیاشامد نجس می شود چون کم می شود!!!

افسوس که عمری با چشم و گوش بسته به سر می آوریم و همچون حیوانی که به سنگ گچ کوبی بسته باشند هشتاد سال راه می رویم به گمان اینکه عالمی را پیموده ایم و اکنون به پشت در بهشت عبر سرشت رسیده ایم ولی چون چشم باز می کنم می بینم در همان جا که بوده ایم هستیم. آری این است سزای آنکه چشم خرد را می بندد و هر جا او را ببرند ندانسته می رود!

نتیجه آنکه: هر چیزی در این جهان هر اندازه ارزشش بیشتر باشد وقتی از حد خود گذشت به همان اندازه زیانش بیشتر خواهد شد. پزشک چون جان مردم را نگه می دارد از دیگران ارجمندتر است ولی اگر در کار خود بی پروائی کند از بدترین مردم است روحانی هم اگر راستی به وظیفه خود رفتار کند از پزشک هم بالاتر است زیرا پزشک جان را نگه می دارد ولی این روان را که ارزش جان هم به اوست حال اگر همین کس پا را از گلیم خود درازتر کند یا وظیفه خود را به عکس انجام دهد می شود گفت از همه مردم پست تر است روشنتر بگویم ضرر چنین کسی برای یک کشور بیشتر است از نایب حسین کاشی برای یک شهر زیرا او مال را می برد و این خرد را او در خانه مردم به ناحق پا می گذارد و این در دل مردم. آثار او پس از رفتن از میان می رود ولی بدعت هائی که این نهاده قرن ها می ماند.

گفتار چهارم: حکومت

دین امروز ما می گوید هر دولتی که پیش از قیام قائم بر پا شود باطل است (کل رایه ترفع قبل قیام القائم فصاحبها طاغوت یعبد من دون الله) می گوید کار سلطان و همراهی با آن عدیل کفر است (سألت عن عمل السلطان فقال الدخول فی اعمالهم والعون لهم والسعی فی حوائجهم عدیل الکفر) می گوید قتال به همراهی غیر امام مانند خوردن گوشت خوگ و خون است و بلکه در حدیث صحیح آمده بودن برای جنگ با دشمن را هنم نهی کرد.

شگفتا وحشیان افریقا این را می دانند که باید مدیری داشته باشند که افراد پراکنده آنها را گرد آورد و

پست ترین حیوان ها خود را برای ایستادگی در برابر دشمن آماده می کنند ولی ما فرقه ناجیه در میان همه انسان ها و حیوان ها یک سخن تازه ای بنام دین درست کرده ایم که در قوطی هیچ عطاری یافت نمی شود و چون دیدند این سخن بقدری بی پاست که همان مردمان زودباوری که هر چیزی را با ساختن یک جمله عربی می پذیرند نخواهند پذیرفت ناچار آن را برنگهای دیگری در آوردند که ما یک یک آنها را هم مورد گفتگو قرار می دهیم و سپس زیانهای این عقیده را می آوریم.

می گویند حکومت باید بدست فقیه باشد و حال آنکه دیدیم به این سخن دلیلی ندارند و بعلاوه هر گاه چیزی را شرط برای چیزی دانستند باید تناسبی میان آنها باشد اگر گفتند مهندس باید ریاضی بداند یا قاضی باید فقیه باشد سخنی ست درست ولی اگر گفتند مهندس باید فقیه باشد شما خودتان باین شرط می خندید که چه بستگی میان فقه و هندسه است یک پادشاه اول باید استعداد ذاتی برای این کار داشته باشد و سپس اطلاعات نظامی و تاریخی و مانند آنرا خوب بداند برای کسیکه یک ساعت وقتش باید میلیونها بکشور نفت دهد چه نتیجه دارد که مدتها وقت خود را صرف کند تا ببیند که آیا مقدمه واجب، واجب است یا نه!! وانگهی ما می گوئیم کشور مانند کشتی است ناخدائی می خواهد که آنرا از گردابها برهاند و به منزل رساند هر که می خواهد باشد ولی اکنون که فقیه نخواست و یا نتوانسته این کار را انجام دهد تکلیف ما سرنشینان چیست آیا باید خود را به امواج دریا بسپاریم!!؟

می گویند حکومت باید دینی باشد. اگر مقصود دینی است که با زندگی بسازد چیست بهتر از این شما هر گاه چنین دینی را از دولت بخواهید بی گمان خواهد پذیرفت زیرا دین بهترین پشتیبان برای دولت است و کیست که از چنین پشتیبانی بگذرد و اگر مقصود همین دینی است که امروز در دست ماست بی پرده باید گفت که این مانند آدم کاغذی است که تنها می توان آنرا در پشت شیشه گذاشت و تماشا کرد و اگر روزی بخواهند آنرا از میان اوراق کتاب بیرون بیرون آورند و صد در صد به موقع اجرا گذارند همان روز هم باید فاتحه کشور و زندگی را خواند.

می گویند حکومت باید از روی عدالت باشد البته این شرطی است که هیچ کس منکر آن نیست ولی همه می دانیم که اینها بهانه است و مقصود اصلی چیز دیگری است جائی که تکلیف ارث آدم دو سر و احکام ازدواج (زن جنیه) را تعیین کرده اند جائی که احکام مردگان را از دم مرگ تا صور اسرافیل نوشته اند برای کاری مانند حکومت که پایه اول زندگی است و همه مردم در هر زمانی با آن سر و کار دارند هیچ تکلیفی معین نکرده اند.

ما اگر می گفتیم چون دولت به وظیفه اش رفتار نمی کند تالمش می خوانیم و یا چون مالیات را بیهوده خرج می کند حرام می شماریم این ولخرجی ها و این وظیفه شناسی ها از اول پیدا نمی شد. ما می گوئیم اگر در زمان غیبت انوشیروان عادل به تخت نشیند ظالم است می گوئیم هر کس که کار دولت را کند چه وظیفه شناس باشد و چه وظیفه شناس اعانت ظلم و یا عدیل کفر است ما می گوئیم مالیات را هر کس بگیرد چه کم و چه زیاد حرام است و باید آنرا به همان طرزى که همه می دانیم حلال کند ما می گوئیم تا می شود نباید مالیات داد و چون از دست ما رفت مرغی است که به هوا پریده هر جا می خواهد برود چون چنین می گوئیم وضع ما هم چنان می شود. قرآن می گوید و تجربه هم نشان داده که (که هر گرفتاری به آدمی رسد از خود اوست).

اما زیان های این عقیده

مردم را درباره حکومت گیج و سرگردان کرده.

استقلال و آرامش کشور را سست نموده.

به خزانه دولت زیانهای بزرگ رسانیده.

کارکنان دولت را به کار سست و بدبین کرده.

فشار همه این خرابیها بر دوش توده بینوا افتاده.

کار دولت در ایران بصورت مبهم و بقرنجی درآمده از یک طرف می گویند مال و کار دولت محترم است و برای آن قانون ها و آئین نامه ها درست می کنند و از طرف دیگر می گویند مال دولت مجهول المالك و یا بی صاحب است و این مقررات هم همه بیخود و من درآوری است از یک طرف می گویند خدمت نظام لازم است زیرا اسلام جهاد را واجب کرده و از طرف دیگر می گویند جهاد اسلام چیز دیگر است و اینها چیز دیگر. در این میان مردم بیچاره مانده اند دودل و سرگردان اگر از آن راه بروند با دینشان نمی سازد و اگر از این راه بروند با دنیاشان اگر مالیات و سرباز بدهند به خلاف گفته دسته ای عمل کرده اند و اگر ندهند برخلاف دستور کسان دیگر این است که نه به گفته اینان کار می کنند و نه بدستور آنان بلکه هر طرف سود خود را ببیند رو به آن می روند زیرا تنها آن کسی حاضر

است که یک راه را به همه سختیها و پستی و بلندیها ببیماید که یک مقصد ثابت و روشنی در پیش داشته باشد ولی آنکه خود نمی داند چه می خواهد و از همه بدتر این ندانستن خود را هم نمی داند ناچار هر طرف را آسوده تر دید رو به آن می رود.

سربازی که پایه استقلال کشور روی شانه اوست یا پاسبانی که آرامش شهر بر عهده اوست با داشتن این عقیده چگونه فداکاری و جانبازی کند او در سربازخانه و روزنامه ها سخن از میهن پرستی زیاد شنیده و سرودهای میهنی را هم خوب آموخته ولی همه آنها در برابر آن یک کلمه ای که به نام دین شنیده هیچ است او نام انجام وظیفه را در روزنامه ها بسیار خوانده ولی در گفتگوهای خصوصی دیده هر کسی در این باره سخنی بگوید به او لبخند می زنند و آدم صاف و صادقش می خوانند او شنیده کار دولت بد است ولی چون (اجباری) آمده گناه ندارد دیگر علاقمندی چرا!! او شنیده یک زیارت ثواب (هزار هزار شهید) دارد پس جان فشانی برای چه.

فداکاری و جانبازی باریست بس سنگین و تنها کسی می تواند آنرا به دوش کشد که دارای یک دل و یک اراده و یک راه باشد. برای کسی که فرسخها راه را با سربالائی زیاد پیموده چه اندازه دلچسب است اگر کسی بگوید بیهوده خود را خسته نکنید و در کنار همین آب و سبزه بنشینید و خوش باشید آیا کی است که در برابر چنین سخنی پایش سست نشود.

شما از قرآن آیه می آورید که تنزل پول حرام است کسی گوش نمی دهد ولی اگر پیرزنی بگوید من در خواب دیده ام که دادن مالیات یا خدمت سربازی حرام است برخود من که نویسنده این نامه هستم اثر خواهد کرد.

یک ارابه که رو به پائین یعنی مطابق میل طبیعت می رود نیروی مخالف کمتر می تواند در آن اثر کند ولی هنگامی که رو به بالا می رود نیروی کم اثر زیادی خواهد کرد.

وقتی فلان سوداگر و بازرگان می خواهند مالیات بدهند می بینند پول است نه جان است که آسان بتوان داد اینجاست که تا بشنوند دادن مالیات اعانت ظلم است اگر هم هیچ عقیده نداشته باشند بفکر دین می افتند. می گوید باید مأمور وصول را فریب داد یا به وسیله رشوه ای قانعش کرد که این مالیات را نگیرد یا هر چه می شود کمتر بگیرد و چه بسا قسمتی از آن پول و یا همه اش را هم به مأمور می دهد تا به جیب دولت نرود و دولت هم که گنج آب آورده ندارد ناچار است آنرا وصول کند این است از یک

طرف دولت به سازمان می افزاید و از طرف دیگر مردم به زیر کی خود تازه چون پایه گره است اگر دولت همه مردم کشور را هم مأمور و بازرس قرار دهد باز آن نتیجه که باید بدست نخواهد آمد.

کارمند دولت یا به دین علاقه دارد یا نه اگر ندارد که حسابی نداریم و اگر دارد این را هم به همراهش تزریق کرده اند که کار دولت بد است و پولش حرام پس در اینصورت او اول خود را بدکار و جهنمی دانسته سپس به کار وارد شده حال شما از چنین کسی چه انتظار دارید جز همانکه می گوید آب که از سر گذشت چه یک نی چه صد نی.

دیگر آنکه چیزیکه آدمی را از روی دلسوزی بکار و امیدارد و از خیانت جلو می گیرد اول دین است دوم عقل و وجدان چنانکه این هر دو با هم باشند البته اثرش خیلی زیاد است و اگر تنها شوند اثرش کمتر و هر گاه این دو برخلاف هم شوند اثر هر دو خنثا می شود. حال در اینجا می بینیم عقل می گوید فرقی میان کار و مال دولت با دیگران نیست بلکه چون مال دولت مال همه است حفظش لازم تر است ولی دین ما می گوید مال دولت مجهول المالك و به تفسیر مردم بی صاحب است پس تنها باقی می ماند ترس که آنهم در همه جا نیست.

از این رو می بینیم که کار دولت در نظر کارمند برای نفع شخصی شده و در نظر مردم گل بود و به سنبل نیز آراسته گردیده. ما می شناسیم کسانی را که برای گرفتن تذکره و رفتن زیارت که به گفته خودشان مستحب است رشوه می دهند که مسلم حرام است. می بینیم رسواترین دروغ ها را همین که نام دین به رویش آمد بی چون و چرا می پذیرند و بعکس تمام هوش و جربره و فکر خود را بکار می اندازند تا ببینند به کجای قانون و مقررات می توان دست انداخت یا مسخره کرد بسیار می شناسیم کسانی را که از مال دولت می دزدند یا خیانت می کنند و از همان پول صرف زیارت و روضه و نذر می کنند از اینرو باید دانست که این مردم چنانکه می گویند فاسد نیستند بلکه می خواهند خوب باشند ولی راه را گم کرده اند.

چون غرض از برپا شدن حکومت و دولت آسایش توده است و نگهداری هر حکومتی هم با خود توده است از این رو هر خرابی در این دستگاه وارد شود فشارش بر دوش خود مردم خواهد افتاد.

پس از همه اینها به خود ملایان نیز از این عقیده آسیب بزرگی رسیده زیرا کسانی که به آنان عقیده دارند چون کار دولت را بد می دانند کمتر پیرامون آن می روند بعکس بیشتر کسانی وارد کار اداری می

شوند که بگفته آنان ارزشی نمی دهند یا مخالفند در نتیجه آن شد که دیدیم.

دین امروز ما می گوید پول مالیات حرام است و گرفتنش ظلم است و دادنش اعانت بر ظلم و باید بجای آن زکات و خمس گرفت اما زکات باید از نه چیز گرفته شود که عبارت است از طلا و نقره (سکه دار) و گندم و جو و خرما و مویز و شتر و گاو و گوسفند و اما خمس را از صاحبان تجارت و صنعت می توان گرفت ولی مصرفش نصف سهم امام است که باید داد به مجتهد و او هم یا باید بدهد به سادات یا به ملایان دیگر و یا به شخص امینی بسپارد و یا به زیر خاک امانت گذارد!! تا امام زمان بیاید و بردارد و نصف دیگرش هم که یکباره مال سادات است!!

اینکه گفتیم دستورهای دین امروز ما اگر از میان اوراق کتاب بیرون آید و وارد عمل شود همان روز باید فاتحه زندگی و کشور را خواند نسنجیده نگفتیم شرط اول برای نگهداری هر توده داشتن قانون مالی درستی است اکنون بینیم کسانی که می گویند همه روی زمین باید زیر فرمان ما باشند آیا با این دستور من درآوری خود چگونه می توانند یک توده کوچک را اداره کنند.

اما زکات چنانکه دیدیم باید از چیزهایی گرفته شود که بعضی از آنها امروز هیچ نیست مانند طلا و نقره سکه دار (اشتباه نشود اسکناس و شمش زکات ندارد) و بعضی از آنها کم است مانند شتر و خرما و مویز و بعضی همه جا نیست مانند گاو و گوسفند و گندم و جو بنابراین مردم مازندران که زراعت آنها برنج است یا مردم تهران و شهرهای دیگر یا کشورهای صنعتی از چه چیز مالیات بدهند.

اما خمس هم به آن طوریکه گفته شد با زندگی امروز نمی سازد چنانکه یکی از درآمدهای مهم امروز که وجودش هم لازم است گمرک است که با این دستور نمی سازد و با این حال از زکات عملی تر است ولی در برابر دو اشکال بزرگ دیگر دارد اول آنکه حدیثهای زیادی از صحیح و غیر صحیح رسیده که امام خمس را بخشیده چیزی را که شاه می بخشد شیخعلی خان چرا نمی بخشد!!!

در یک کتاب وافى من شمردم شانزده حدیث در این باره رسیده. چه شده است که برای یک حدیث که می گوید (من زار فاطمه بقم فله الجنة) یک چنان بتخانه بزرگی با آن همه تشریفات برپا کرده اید ولی شانزده حدیث صحیح و غیر صحیح هیچ جا بحساب نیامد آفرین بر این دین داری !!

دوم آنکه مقصود از گرفتن این پولها تنها پول گرفتن نیست بلکه مقصود اصلی تأمین خرج های

ضروری کشور است و حال آنکه طبق این دستور چنانکه دیدیم مصرف خمس نه تنها بحال کشور سودی ندارد بلکه خود یک کارخانه گداسازی بزرگی است.

شما خود اگر فرزندی داشته باشید سالم و بیکار حاضر نیستید خرج او را از جیب خودتان بدهید چه رسد بدیگران پس محمد و علی که خود سرچشمه غیرتند چگونه حاضر خواهند شد که کسانی به فرزندان آنها یا به کسانی دیگر بنام آنها مال بی عوض دهند و از این راه دسته زیادی را بنام دبی تنبل و بیکار بار آورند.

همراهی مالی با مردمان جوان و تن درست این است که آنها را بکار گمارند تا در برابر کار پول بگیرند پول بی عوض دادن باینگونه مردم دشمنی بزرگی است هم با خود آنها و هم با توده و کشور زیرا به این وسیله آنها را تنبل و بیکار خواهند کرد و اگر خوب دقیق شویم می بینیم که علت پیدا شدن این همه گدا و مفت خور در این کشور همین خیرات و احسان های بیجاست.

خنده آور است که کسانی پیش خود یا کسانی مانند خود می نشینند و می گویند اروپائیان قانون های ما را برداشتند و مورد عمل قرار دادند تا به اینجا رسیدند یا می گویند دنیا اگر این دستورها را عملی می کرد چنین و چنان می شد آری من می توانم در اتاق خود بنشینم و در عالم فرض یا خیال بر روی اقیانوس اطلس یک کشور پهناوری بسازم و برای آن بناهایی با هزار طبقه و در نهایت زیبایی درست کنم ولی تمام این کشور خیالی من را دو کلمه حرف حساب نقش بر آب خواهد کرد. این دستورهای شما هم اگر عملی بود اول باید در کانون خود عملی شده باشد در ایران زیاد بودند پادشاهانی که با اجازه علما کار می کردند چرا آنها این گوهرهای گرانبها را برنداشتند تا به چنگ دیگران افتاد و در نتیجه آنها رفتند و ما ماندیم!! امروز هم که زمامداران و پیشوایان و نویسندگان ما طرفدار این اند!! نگوئید این اصل مهم دین را عملی کنند تا هم وصولش آسانتر باشد و هم مردم از پول حرام دولت آسوده شوند.

می گویند مردم اگر راستی دیدند یک حکومت ملی و دلسوزی دارند خود پشتیبان آن خواهند شد و این پولهایی را که بنام وقف و نذر و وصیت و غیر از اینها در راه دیگر خرج می کنند به این راه می دهند چنانکه این کار در تاریخ نظیر هم دارد می گویم اگر یک توده ای تربیت درستی داشته باشند و یا اگر هم تربیت ندارند باری اخلاق نیک فطری خود را از دست نداده باشند ممکن است چنین کارهایی کنند ولی از چنین مردمی که دستورهای دینی شان چیزهایی است که در این کتاب نمونه آن

می بینید چنین انتظاری نتوان داشت از کسانی که خویش و همسایه خود را گرسنه می گذارند و در چنین روزگار سیاهی دسته دسته به زیارت می روند شما انتظار فداکاری برای کشور هم دارید عجب خیال خامی!!

آری خدا حس نیکی خواهی را در آدمی نهاده اگر آنرا در راه بیهوده بکار برند به همان قانع خواهند شد چنانکه اگر کسی شهوت جنسی خود را در راه نامشروع بکار برد بهمان قانع و از راه مشروع منصرف می شود این است که می بینید در ایران اینهمه پولهای گزاف بنام نذر و وقف و وصیت داده شده ولی در میان آنها خلی کم است چیزیکه راستی دردی را از مردم دوا کند.

اینهمه تکیه ها برای عزاداری و مدرسه ها برای طلاب و گنبد و بارگاه ها با آنهمه اوقاف در هر جا می بینید ولی هیچ نشنیده ایم و اگر هم باشد خیلی کم است که کسی یک پل یا راهی را ساخته باشد یا یک بیمارستان یا دارالالعجزه یا دارالایتام یا مکتب مکتب خانه درست کرده باشد یا برای آموختن پزشکی یا دواسازی یا فنون دیگر، مدرسه یا بنگاهی درست کرده باشد. در کشوری که دانشگاهی داشته مانند جندی شاپور که درس خواندگانش پزشک دربار پادشاهان بودند کار بجائی رسید که پزشکانش یا از یهودیان شدند و یا از کسانی که پیش خود تحفه حکیم مؤمنی را خوانده بودند.

در شهرها آنهمه مدرسه برای طلاب با آنهمه اوقاف درست شد ولی در سرتاسر کشور هیچ بنائی یا وقفی برای پزشکی سراغ نداشتیم.

آری در میان همه کارهای خیر سقاخانه و آب انبار خیلی زیاد ساخته شده و آنهم برای این بوده که یاد لب تشنه امام حسین کنند و گرنه از اینهم در ایران اثری نمی دیدند. اما کارهای خیر دیگر آن زمان عبارت است از اطعام در لیالی متبرکه و ازدواج سادات و عزاب اعراب!! و نگهداری مشاهد مشرفه و نیابت زیارت و صوم و صلات و رد مظالم بعلماء اعلام برای حفظ (بیضه اسلام) و بیش از همه اینها که گفته شد عزاداری خامس آل عباس است. اینهاست آن خیرات و مبرات که همواره آنرا به رخ مردم می کشند و می گویند پیش از اینها چنین و چنان بودند ممکن است کسانی که در کناراند این سخنان را گزافه پندارند ولی آثار باقی مانده و همچنین دفتر اداره اوقاف گواه این گفته هاست.

یکی از کارهای نیک رضاشاه گذراندن قانون فروش اوقاف و صرف آن در راه فرهنگ و بهداری بود زیرا خود نام وقف به صورت کنونی روی هر ملکی بیاید داغ باطلی است که بر آن خورده و مصرفش

را هم که دیدیم برای چه کارهائی است ولی نویسندگان و نمایندگان و زمامداران ما چون در دوره دموکراسی طرفدار دین شده اند!! آنها را لغو نمودند و از این راه خدمت بزرگی به دین کردند!!

نتیجه آنکه برای آدمی مسلم مدیری لازم است و این کار هم حق هیچ شخص و یا دسته بخصوصی نیست بلکه چون حکومت تنها برای اداره توده است پس تنها کسی می تواند حاکم باشد که بهتر از عهده این کار برآید حال اگر توانست وظیفه خود را به خوبی انجام دهد الوالامر اوست و اطاعتش واجب و گرنه باید او را برداشت و لایقی را به جایش گذاشت چنانکه در صدر اسلام هم مردمی که آن همه اطاعت از خلیفه داشتند عثمان را کشتند.

و نیز مسلم است که حاکم هر که باشد پول از بهشت نخواهد آورد بلکه باید از خود مردم بگیرد چیزیکه هست یک زمانی دارائی مردم از نوع خرما و شتر بود مالیات از آن می گرفتند و امروز هم که از نوع کارخانه و موتور است باید از این بیگیرند و قرآن هم با اینکه بارها امر به زکات کرده در هیچ جا نگفته زکات را از چه بگیرند.

آن بازرگانی که برای فرار از مالیات صد حيله بکار می برد. آن کارمندی که خود را دین دار می خواند و با این حال در مال دولت خیانت می کند آن سرباز یا پاسبانی که عقیده دارد کارش پیش خدا ارزش ندارد (پس باید هر چه می تواند از زیرش در رود) بداند که به حکم مسلم عقل که حکم بیواسطه خداست گناه کار است و در پیش خدا مسئول.

این سرباز بدان تو اگر یک قطره خون دشمن را بریزی به حکم عقل بهتر است از آنکه استخرها را از اشک چشم خود پر کنی. ای پاسبان تو اگر یک شب برای نگهبانی دیگران بیدار باشی بالاتر است از آنکه شبها را با لب جنبانیدن احیا بگیری. تنها به پشت گرمی غیرت و مردانگی شماس که هر کسی در گوشه ای آسوده سر به زمین می گذارد تنها از ترس برق سرنیزه و غرش توپ و تفنگ شماس که آشوب طلبان در جای خود می نشینند. هان دغدغه به خود راه مده بدران آن شکمی را که از مال غارت پر شده. خورد کن آن دستی را که به کودکان شیرخوار رحم نکرده قطع کن آن پائی را که به زور در خانه برادران و خواهرانت درآمده. تو اگر خوشنودی و پاداش خدائی را می خواهی این است راه آن نه آن کارهای کودکانه که خود را بیهوده به آن دلخوش ساخته ای.

گفتار پنجم: قانون

چرا قانون در ایران فلج می شود؟!

دین امروز ما می گوید تنها قانونی رسمی و اطاعتش لازم است که از شرع رسیده باشد و قانونهای دیگر همه من درآوری و بلکه بدعت است. شما اگر در همین جا کمی دقیق شوید یکی از سرچشمه های بزرگ بدبختی این کشور را خواهید یافت زیرا این مسلم است که قوانین شرع هر اندازه هم جامع و کامل باشد باز محال است که بتواند همه احتیاجات بشر را در هر جا و هر زمان تأمین کند چنانکه ما امروز احتیاج به قانون های زیادی داریم مانند قانون ثبت (و بانک) و مرور زمان و آئین دادرسی و محاسبات بودجه و (گمرک) و صدها مانند آن که از شرع نرسیده حال ما اگر بخواهیم از یک طرف برای اینها قانون وضع کنیم و از طرف دیگر بگویند اینها غیررسمی و یا بدعت است درست مانند همان خواهد شد که شما از بالا به حوض آب ببندی و دیگری از پائین زیرابش را بزند این است که می بینید در این کشور با اینهمه سازمان، قانون ارزشی ندارد زیرا قانون تا هنگامی زنده برپاست که ریشه اش در دل های مردم جا گرفته باشد و گرنه مانند آن درخت کاغذی است که ظاهرش درخت است ولی از یک باد سرنگون می شود.

من نمی دانم در کشورهای دیگر رفتارشان با قانون چگونه است ولی گویا هیچ جای دنیا این طور نباشد که مخالفت با قانون و بلکه مسخره کردن آنرا جزء وظیفه و زرنگی خود بدانند.

جوانی دو سال خدمت سربازی خود را با تنبلی و بیعاری بسر آورده و اکنون بجای اینکه باری این کار زشت خود را پنهان کند، با پیشانی باز رفتار زشت خود را برای این و آن می گوید و شنوندگان هم با خنده ای آمیخته به تشویق می گویند بله آقا، سربازی یعنی زیرش در روی دیگری بر سر کاری کودکانه به پاسبانی جسارت کرده به جای اینکه به او بگویند آسایش و حفظ مال و جان شما بسته به احترام پاسبان است می گویند این آقا حوضی که آب ندارد قورباغه می خواهد چه کند (یعنی مملکتی که صاحب ندارد پاسبان برای چه می خواهد!!) دیگری مبلغی رشوه داده و تذکره کربلا گرفته به جای اینکه به او بگویند چرا با این عمل خود کارمندان دولت را که عضو حساس کشوراند فاسد می کنید، می گویند اینها پیش سیدالشهدا جائی نمی رود خوب است همه خرجها در اینراه باشد آن یکی کالای خود را قاچاقی از مرز گذرانیده چنان سرفرازانه این کار خود را بیان می کند که تو گوئی مال خود را از چنگ دزدان و راهزنان بدر برده است این هاست نمونه از طرز رفتار این توده با مقررات حال شما از

چنین درختی جز همین میوه ای که داده چه انتظاری دارید؟!

جهت چیست که سرباز دیگران خود را از زیر تانک و دهان توپ می اندازد ولی ما در پشت میز و کنار بادزن و بخاری حاضر بانجام وظیفه نیستیم؟! چرا در کشورهای دیگر به یک جبهه با آنهمه پهنای و درازا مرتب خواربار و لوازم می رسانند ولی دولت ما روی هر چه دست گذارد مانند قوطی لوطی غلامحسین همه چیز از زیرش فرار می کند. چرا در جاهای دیگر میلیونها زن برای سربازی ثبت اسم می کنند ولی ما برای فرار از کار رشوه می دهیم. چرا در جاهای دیگر کارهایی که صد در صد با کشته شدن همراهست آنهمه داوطلب دارد ولی اینجا می گویند سربازی یعنی زیرش در روی.

خواهید گفت برای این است که بزرگان ما بد هستند و زیردستان هم از آن ها یاد می گیرند این سخن راست است ولی آنها چرا بد شدند؟ اگر فکر کنید که این باد از روی درختها و خانه های بسیاری گذشته پس چرا تنها این درخت یا این خانه را سرنگون کرد ناچار به این نتیجه می رسد که عیب اصلی در ریشه بوده حال باید دید آن عیب چیست شاید بگویید علت اینست:

که ایرانی جنسش بد است یا تقدیر و سرنوشتش این طور بوده است می گویم تجربه خلاف این را نشان داده و قرآن هم می گوید هر گرفتاری به آدمی رسد از خود اوست آری ایرانی بد است ولی این بدی در تربیت اوست نه در جنسش. من گمان می کنم اگر این تربیت و این عقیده ها در هر توده دیگری بود یکباره نابود شده بود و باز هم ایرانی است که خود را با این عقیده های فاسد سر پا نگه داشته.

می گویند این عقیده ها مال دینداران است و حال آنکه امروز بسیاری از مردم به خدا و پیغمبرش هم عقیده ندارند چه رسد به این حرفها که در درجه دهم و بیستم است پس آنها چرا بدانند؟ می گویم اول آنکه فرار از قانون موافق میل آدمی است و چنانکه دیدیم برای اینگونه چیزها کوچکترین محرک و بلکه همان نبودن مانع کافی است دوم آنکه در میان ما تازگی ندارد که کسانی به خدا و پیغمبر بی علاقه باشند ولی به چیزهایی که نسبت به آنها می دهند پابند باشند چنانکه می بینیم کسانی به خدا عقیده ندارند ولی برای امامزاده نذر می کنند به معاد عقیده ندارند ولی برای مردگان، ماه و سال می گیرند مال از راه حرام بدست می آورند و به زیارت می روند عرق را می خورند ولی اگر به جامه شان بریزد می شویند آری یک توده که راه روشنی در پیش ندارند به هر طرف می روند و در هیچ طرف هم ایستادگی ندارند سیم آنکه در این کشور بی دین و با دین کم است و اینها که می بینید مردمان

سرگردانی هستند که خودشان هم نمی دانند چه می خواهند اینها بوجار لنجانند که هر طرف باید بیاید
بادش می دهند در پای نفع، مادی صرفند و در خرافات دین دار تمام:

آنانکه دین ندارند باری صفحه دلشان از این خرافات پاک است و آنانکه دین دارند گر چه عقل را زیر
پا گذاشته اند ولی به اصل های نیک دیگری پابندند اما زینهار از این شتر مرغ ها که بدیهای هر دو
دسته را دارند و نیکی های هر دو دسته را رها کرده اند. شما فرض کنید امروز جنگی پیش آمده و می
خواهید اینها را به دلیری و پافشاری وادارید اگر بنام میهن بخوانید می بینید مانند دین داران کشور و
میهن را دروغ می خوانند و اگر بنام دین بخوانید می بینید مانند دین داران کشور و میهن را دروغ می
خوانند و اگر بنام دین بخوانید می بینید به آن هم دلبستگی ندارند و باید هم اینطور باشند زیرا نمی
توانند دین امروز را صد در صد بپذیرند و نمی توانند صد در صد آنرا کنار گذارند و نه می توانند
راست و دروغ را از هم جدا کنند ناچار نتیجه همین می شود که شده است.

خواهید گفت همه این حرفها درست ولی ما دلیلی نداریم بر وجوب اطاعت این قوانین و بر خلاف ما
انزل الله هم نمی توانیم حکم بدهیم می گویم چه دلیلی می خواهید بهتر از عقل که فرستاده نزدیک
خدا و راهنمای ما به خود دین است ما گمان می کنیم که در کار دین و زندگی کوریم و باید برای
همه چیز به ما دستور دهند چنانکه در حدیث هم آمده که وقتی آدم گندم خورد در فشار افتاد و نمی
دانست چه کار باید کند تا خلاص شود به مشرق و مغرب رفت چاره به نظرش نرسید نا جبرئیل آمد و
جلو او نشست و یادش داد و آدم همان کار را کرد و آسوده شد!!

راست است که آدمی در راه محتاج به راهنماست ولی خدا چشم و عقلی هم به ما داده شما اگر
بخواهید رو به مقصودی روید یک چیز از راهنما می پرسید و صد برابر آن از چشم خود و چگونگی
راه استفاده می کنید همچنین ما راه خدا را هم با سه وسیله می توانیم بشناسیم اول گفته های مسلم
برانگیختگان خداست که شما آنرا نیک می شناسید دوم عقل است که شما آن را یکی از دلیل های
چهارگانه می شمارید ولی در عمل هیچ به حساب نمی آورید آری عقل آلوده به فرضهای شخصی می
شود ولی چاره آن را هم کرده باینکه کسان دیگری که در آن کار نفع ندارند درباره آن داوری کنند و
یا قانون بگذارند و بعلاوه آلودگی خود دین هم به این غرضها کمتر از عقل نیست سیم آئین طبیعت
است که هیچ آنرا نمی شناسید و حال آنکه بهتر و روشن تر از همه اراده الهی را بیان می کند.

شما اگر وارد خانه ای شدید و دیدید یک جا گل کاری است و یک جا آجر فرش یک اتاق فرش باز

است و دیگری قفل و یک غذا روی میز آماده است و دیگری در گوشه پنهان البته خواهید فهمید که از چه راه باید بروید و کجا باید بنشینید و از چه غذا باید بخورید. همچنین ما وقتی نگاه کنیم به دستگاه طبیعت و قوانین آن که آفریده خداست به خوبی می توانیم بفهمیم که خدا از ما چه می خواهد.

ما چون نگاه می کنیم به تن خود می بینیم که همه عضوهای گوناگون مدیری دارند بنام مغز که همه را برای انجام یک مقصود که نگهداری تن است بکار وامیدارد و می بینیم که این اعضا با تغییر محیط طرز کار خود را تغییر می دهند می بینیم هر عضوی اول برای اجتماع است بعد برای خود می بینیم هر عضوی وظیفه خود را انجام نداد بیمار می شود و این بیماری گاهی هم همه تن را فرو می گیرد می فهمیم توده هم که در حکم تن است حاکم و سرباز و مالیات و قانون می خواهد و این قانون هم باید در صورت تغییر محیط مناسب آن شود.

ما چون دیدیم گردش این جهان همه از روی آیین طبیعت است و دیدیم آنانکه بیرون از این آیین ادعائی دارند جز حرف چیزی بدستشان نیست می فهمیم که امام حاجت نمی دهد و امامزاده کور را بینا نمی کند و نذر و روضه و ختم کسی را به حاجتش نمی رساند و از روی استخاره و رمل کسی نمی تواند از آینده خبر دهد و تربت و آب دعا بیماری را شفا نمی دهد اگر باور ندارید بگوئید هر کس چنین ادعاهائی دارد بیاورد در برابر چند نفر آدم دقیق و کنجکاو نشان دهد تا ببیند که خدا قانونهائی را که با دست خود وضع کرده بدست این مردمان کلاه بردار عوض نخواهد کرد.

مگر با حرف می توان آیین خدا را عوض کرد اینهمه گفتند مالیات حرام است و کار دولت ظلم است هیچ نتوانستند جلو آنرا بگیرند (ولی آنرا آلوده کردند).

آری رودخانه بزرگی که با فشار رو به پایین میاید با خاک نمی توان جلو آنرا گرفت و اگر کسی جلو آن ایستاده بیهوده خود را خسته کرده ولی در این میان آب را هم گل آلود نموده است.

اینکه می گویند همه قوانین در کتاب و سنت هست و باین بهانه بی احساس می خواهند در جلو ناموس مطابقه (که یکی از قوانین مهم طبیعت است) بایستند البته نخواهند توانست ولی می توانند قانون را از نیرو بیاندازند. آنکه می گوید (اگر ز کوه فرو غلطد آسیا سنگی نه عارف است که از جای خویش برخیزد) این را بهانه برای تنبلی و مفتخوری خود گردانیده و گرنه هر گاه شما سنگ کوچکی سوی او پرتاب کنید بی اختیار فرار خواهد کرد آنکه می گوید آب دعا و تربت من شفای هر دردی ست دروغ

می گوید یا نادان است زیرا می بینیم خود او هنگامیکه بیمار می شود (با داشتن چنین دارالشفائی) دنبال پزشک و دارو می رود آن حاجی آقا صدها شعر و جمله های فارسی و عربی در نکوهش دنیا می خواند با اینحال تنزیل پول می خورد و احتکار می کند و کالایش را هم ده برابر می فروشد ولی اگر به او بگویید این کارهایی که شما بنام دین می کنید دردی را از زندگی دوا نمی کند می گوید ما دنیا را به چشم مادی شما نمی بینیم دنیا خانه گذر است و باید آخرت را آباد کرد آن وقت او می شود اهل آخرت و روحانی!! و من می شوم اهل دنیا و مادی این است نتیجه خرافات یا ایستادگی در برابر آئین خدا و قانون طبیعت که از راه کج خود مانده و از راه خدا رانده خواهد شد.

نتیجه آنکه دین و عقل و طبیعت سه پیک راستگوئی هستند که هر سه از جانب خدای راستگوئی آمده اند اگر اینها همیشه با هم نباشند هیچگاه برخلاف هم نخواهند بود. قرآن یک کتاب خداست ولی گیتی کتاب بزرگتر اوست. شما گفته های عقل و طبیعت را بی واسطه از خود آنها می شنوید ولی گفته های دین ممکن است با صد فاصله به شما رسد که در هر فاصله هم یکجور غرض یا خطائی آنها تغییری داده باشد.

خدا دین را برای آدمی فرستاد تا گره هایی که در اثر نادانی در زندگیشان پیدا شده بگشاید نه آنکه خود گره دیگری بر آنها بیافزاید و قوز بالا قوز شود و یا غرضها و هوسهای هزار و سیصد ساله زمامداران و پیشوایان را هم بنام دین بر شما تحمیل کند شما اگر دستوری دیدید بنام دین که با عقل و زندگی نمی سازد چاره ندارید جز آنکه بگویید این دستور از دین نیست و یا بگویید خود آن، دین خدائی نیست چنانکه اگر جامه برای شما آوردند که به اندام شما راست نمی آید یا می گوید این جامه برای من نیست و یا می گوید دوزنده آن بی اطلاع بوده و شق سیم ندارد بعبارت دیگر باید همیشه کلاه را باندازه سرگرفت ولی شما می خواهید سر را باندازه کلاه کنید ناچار وضع دین و زندگی ما اینگونه پریشان و در هم بر هم از کار درآمده است.

گفتار ششم: حدیث

دین امروز ما می گوید وظیفه ای را که خدا برای آدمی قرار داده در میان همین احادیثی است که ما در دست داریم و بر این سخن هم دلیل از کتاب و سنت و عقل و اجماع آورده اند ولی همه آنها را خودشان جواب داده اند به جز دو دلیل که آنها هم من جواب می دهم و سپس دلیل های درست نبودن

این اخبار را می آوریم.

اول دلیل انسداد است که می گویند ما می دانیم خدا ما را مکلف کرده و می دانیم که آن تکلیف هم در میان همین اخبار است حال که دست ما به علم نمی رسد ناچاریم بهمین اخبار عمل کنیم. این سخن را اگر کمی از هم بشکافیم می بینیم کفر آشکاری است زیرا خدا همه چیز این زمین را برای آدمی آفریده و آدمی را هم برای پیمودن راه حق. حال اگر کسی بگوید که خدا باب علم به این راه را هم بر روی او بسته اسم این خدا را چه می توان گذاشت.

آیا هیچ ستمکاری و یا هیچ دیوانه چنین کاری را می کند که کسی را به کاری وادارد و اسبابش را از او بگیرد. همین دولت که شما او را (ظلمه) می خوانید تا حکم خود را به کسی ابلاغ نکند یا وسیله علم به آن را در دسترس نگذارد از شما کاری را نمی خواهد پس چگونه بر خدای توانا و مهربان روا می شمارید که هزاران سال این اشرف مخلوقات خود را سرگردان گذارد و او را حواله کند به این احادیثی که صدها و شاید هزارها سال ناپاک در ساختن آنها بکا رفته. ما قوانین طبیعت و حکم عقل را که با روشترین بیان و بی هیچ واسطه اراده الهی را بیان می کند کنار می اندازیم و آنگاه مانند آن گدایانی که جامه خود را در خانه می گذارند و برهنه بر سر راه می نشینند و می لرزند می گوئیم. خدا باب علم را بروی ما بسته و حال آنکه اگر کسی به فطرت اولی خود باشد با یک نگاه این را در می یابد که اگر دری را بر روی ما بستند معنایش این است که از آن در نباید رفت.

دلیل دوم که برای درست بودن اخبار آورده اند سیره عقلاست یعنی اگر کسی خبری را از جایی شنید آنرا می پذیرد (مانند تاریخ) پس ما هم باید این اخبار را بپذیریم آری این سخن درست است ولی تا وقتی که دلیلی بر نادرستی آن نداشته باشیم چنانکه امروز بهمین جهت تاریخ پیشدادیان را نمی پذیریم و ما گذشته از آنها که تا اینجا گفته شده شش دلیل بر نادرستی این احادیث داریم که اول به تفصیل نوشته شده بود ولی در اینجا برای اختصار فهرست آور آورده شد.

بسیاری از احادیث با عقل نمی سازد. (نمونه های چندی از این اخبار در گفتارهای پیش گذشت).

بسیاری از اینها با علم و گاهی با حس نمی سازد. (نمونه حدیث دیده شود)

بسیاری از اینها با زندگی نمی سازد. (گفتار حکومت و قانون دیده شود)

بیشتر اینها خودشان با هم نمی سازند. (کتابهای حدیث پر است از اینها)

می دانیم بسیاری از این احادیث ساختگی است. (کتابهای در آیه قسمت حدیث موضوع یا مجعول دیده شود)

این اخبار ظنی است و به حکم عقل و قرآن پیروی ظن جایز نیست. (ان الظن لایفسی من الحق شنیا)

بمباران سه سنگراصلی

من هم مانند شما بسیار شنیده بودم که بهترین دستورهای علمی و عملی در این احادیث ما است و پیشرفتهایی که اروپائیان در علم و زندگی پیدا کرده اند از احادیث ما برداشته اند از اینرو با شوق زیادی شروع کردم به خواندن کتابهای حدیث (و اتفاقاً کتابخانه ما هم از این جهت نقصی نداشت).

در سالهای اول اگر حدیثی می دیدم که پذیرفتنش بر من دشوار بود به حکم عادت، نقص را از طرف عقل می دانستم و مانند دیگران می گفتم (هر چه هست از قامت ناساز بی اندام ماست و نه تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست) ولی در عین حال اگر حدیثی می دیدم که یک گوشه اش با علم یک گفته های امروز جور در می آمد آنرا با نشاطی یادداشت می کردم (و بعدها کتابی هم بنام دین و دنیا در این زمینه نوشته ام) ولی این کشمکش میان عقل و عادت همچنان بر پا بود و چون دیدم بیش از این نمی توانیم وجدان خود را خفه کنم گفتم شاید این احادیث سندش ضعیف باشد در این زمینه هم که وارد شدم دیدم با اینکه حدیث صحیح اساساً کم است (در کتاب کافی نزدیک ۱۲ درصد) باز خیلی از این احادیث صحیح است.

چون از اینجا هم ناامید شدم گفتم شاید این احادیث تاویل داشته باشد ولی می دیدم تاویل هم کار بسیار بیجائی است زیرا مسلم است که اگر عاقلی سخنی بگوید مقصودش همان چیزی است که عرف از آن می فهمد (ما ارسلنا من رسول الا بلسان قومه) و اگر غیر از این باشد نظام زندگی بهم می خورد زیرا ممکن است من خانه ام را با سند رسمی به شما بفروشم و چون پشیمان شدم بگویم مقصود من از خانه (درخت های خانه بود) چنانکه همین کار را با قرآن کردند و در نتیجه هفتاد و دو ملت همه به

قرآن تمسک می کنند و حال آنکه این همه از هم دوراند.

و نیز همین کار را با حدیث کردند و در نتیجه یک زمان با تاویل های خنکی آن را با علوم قدیم تطبیق نمودند و چون آنها عوض شد این ها هم طرز تاویل را عوض کردند (مانند الهیة والاسلام) در صورتی که نه آن درست و نه این.

در ضمن این افکار برخوردیم به یکی از دوستان گفت من با آقای کسروی بودم و ایشان برای کتاب دین و دنیائی که نوشته ای به تو بد می گفت گر چه این سخن بر من خیلی گران آمد ولی وقتی از او جدا شدم به این فکر افتادم که من در این باره از هر طرف رفتم بجای بن بست رسیدم حالا چه مانعی دارد که از اصل دور این احادیث را قلم بگیریم دیدم نه تنها مانعی ندارد بلکه چاره هم جز این نیست.

حال برای اینکه کسان دیگری که در پی حقیقتند از اول در این کشمکش ها نیافتند این سه سنگ را که سه پناهگاه اصلی عادت است ویران می کنیم. یعنی برای نمونه حدیث هایی را می آوریم که نه تنها برخلاف علم بلکه برخلاف حس است تا خوانندگان بتوانند از روی این دیده ها پی ندیده ها برند (مگر اینکه در اینجا هم بگویند خطا از طرف حس است) دوم آنکه این احادیث گر چه از جلد ۱۴ بحار برداشته شده ولی آنها را که خود کتاب ضعیف شمرده و یا از کتاب غیر معتبری نقل کرده نیاورده ایم و روی هم اگر این احادیث از دیگران قوی تر نباشد ضعیفتر نیست سیم آنکه آقای شهرستانی با اینکه الهیة والاسلام را برای اصلاح این احادیث نوشته نتوانسته اینها را تاویل کند و بعضی را هم که تاویل نموده نیمی را آورده و نیم دیگر را که برخلاف مقصودش بوده هیچ نام نبرده.

و پس از همه اینها باز چنین انتظاری نباید داشت که گرفتاران عادت با خواندن یک کتاب راه صد ساله را بپیمایند چیزی که هست در پیشرفت آنان البته کمک مهمی خواهد کرد. این را هم بگویم که احادیث این گفتار برای اختصار نقل به معنا شده اگر کسانی بخواهند دقیقتر رسیدگی کنند باید به مدرک آن (جلد ۱۴ بحار از باب یک تا ۳۲) رجوع کنند.

نمونه حدیث: خدا را دو شهری است یکی در مشرق (جابلقا) و دیگری در مغرب (جابلسا) که هر یک از آنها دارای دیواری است از آهن و هر دیواری دارای هزار هزار در است و در آنها هفتاد هزار هزار زبان است که امام همه آن ها را می داند و بر همه حجت است و در جای دیگر می گوید که آنها نه کاری دارند و نه حرفی جز ولایت ما و نفرین بر آن دو نفر!! آقای شهرستانی اولی این حدیث را آورده

و آنرا تطبیق نموده با آمریکا و استرالیا ولی از آخرش نامی نبرده.

آسمان اول نامش رفیع و از آب و دود است و دومی از نقره سفید و نامش قیدوم است و بهمین طور می شمارد تا آسمان هفتم که می گویند نامش عجم و از دُر سفید است.

این سقف آسمان ماست و بالای آن آسمان دیگری است و همچنان شمرد تا هفت آسمان. و این زمین، زمین ماست و در زیر آن زمین دیگریست تا شمرد هفت زمین که میان هر دو زمین پانصد سال راهست.

چون خورشید غروب کند می رود به آسمانها و از آسمانی به آسمانی بالا می رود تا برسد به زیر عرش و در آنجا به سجد می افتد و می گوید پروردگارا از کجا امر می کنی طلوع کنم از مغرب یا از مشرق پس جبرئیل برای او حله ای از نور عرض می آورد به اندازه ساعتهای روز در بلندی و کوتاهی و آنرا خورشید می پوشد چنانکه شما جامه خود را می پوشید و بر می گردد از آسمانها تا طلوع کند.

چون گناه بندگان زیاد شود و خدا بخواهد آنها را عقاب کند امر می کند به ملک موکل بر فلک که فلک خورشید یا ماه را فرو برد به دریائی که فلک در آن می گردد و ملک می برد آنرا به دریا به اندازه ای که خدا می خواهد بندگان را بترساند و هر وقت بخواهد باز امر می کند که آن فلک را به مجرای خود برگرداند و نمی ترسد از این (گرفتن خورشید و ماه) مگر کسی که از شیعیان ما باشد!!

چون خدا خلق کرد ماه را بر آن نوشت لا اله الا الله محمد رسول الله علی امیر المؤمنین و این همان سیاهی است که شما در ماه می بینید.

روز جمعه کوتاه تر است از روزهای دیگر زیرا در روزهای دیگر خدا ارواح مشرکین را زیر چشمه خورشید نگه می دارد و عذاب می کند آنها را به ایستادن خورشید ساعتی ولی در روز جمعه خدا عذاب را از مشرکین بر می دارد و توقفی برای خورشید نیست (از این جهت روز جمعه کوتاه تر می شود).

علت سردی و گرمی هوا از ستاره مریخ و زحل است هر وقت مریخ بالا رود و زحل پایین آید هوا گرم می شود و چون مریخ پایین آید و زحل بالا رود هوا سرد می شود.

ستاره مشتری به صورت مردی به زمین آمد و علم نجوم را به مردی از اهل هند یاد داد. در جای دیگر است که ستاره زهره زن بدکاری بوده که هاروت و ماروت را فریب داد و دعائی از آنها آموخت و خواند و به آسمان رفت و باز در جای دیگر است که ستاره سهیل مردی بوده عشار از اهل بلخ همان دعا را از عابدی یاد گرفت و خواند و به آسمان رفت.

رعد صدای ملکی است بزرگتر از مگس و کوچکتر از زنبور و برق هم تازیانه ملک است.

باران از زیر عرش می بارد و از آسمانی به آسمانی می آید تا می رسد به آسمان دنیا و از آنجا میاید بر روی ابر و ابر هم آنرا می بارد در جائیکه خدا بگوید.

باد در زیر رکن شامی کعبه حبس است و نشانش هم این است که تو می بینی این رکن در شب و روز و زمستان و تابستان در حرکت است (و حال آنکه هیچ حرکت ندارد)

ملکی است موکل به دریاها بنام رومان چون پایش را به دریا گذراند بالا می آید (مد) و چون بیرون آورد پایین می رود (جزر)

خدا از بهشت پنج نهر سیحون و جیحون و دجله و فرات و نیل را فرستاد و همه از یک چشمه اند و در حدیث دیگر می گوید نهر این ها را جبرئیل با انگشتش کند.

زمین بر ماهی است و ماهی بر آب است و آب بر سنگ است و سنگ بر شاخ گاو قوی است و گاو بر خاک است و در اینجا دیگر علم علماء تمام شده است. آقای شهرستانی می گوید مراد از اینکه گفته زمین بر ماهی است و یا بر گاو است این است که زمین به شکل ماهی یا شاخ گاو است!! حالا بر فرض زمین به شکل ماهی یا شاخ باشد نمی دانم باقی حدیث را چه می کند (نگفته نماند که حدیث هم صحیح است).

آن ماهی که زمین را نگه داشته خوشحال شد از قوت خود پس خدا ماهی دیگری فرستاد از وجت کوچکتر و از بند انگشت بزرگتر و رفت در دماغ او و پس از چهل روز بیرون آمد. حال هر گاه این ماهی آن ماهی را ببیند مضطرب می شود و زمین هم با او به لرزه در میاید (این حدیث با روشن ترین بیان می گوید که زمین بر روی ماهی است چه خوبست آقای شهرستانی بفرمایند که با این حدیث و یا

نیمه دیگر همان حدیث چه می کنند؟!)

خدا کوهی آفریده محیط به دنیا (کوه ق) از زبرجد سبز و سبزی آسمان از اوست و آفریده خلقی را که واجب نکرده بر آنها چیزی از آنها که بر بندگانش واجب کرده از نماز و زکات و تمام آنها لعن می کنند آندو نفر را!!!

شاید شما بگویید که ما در برابر، احادیث خوب هم داریم ولی این سخن بر فرض هم درست باشد بدان می ماند که کسی بخواهد از کاسه ای که نصفش شکسته کار بکشد بنام اینکه نصف دیگرش سالم است چنانکه خود شما اگر یک سخن نادرست از کسی بشنوید دیگر به گفته هایش بی اعتنا می شوید.

بعضی هم می گویند دلیل درست بودن این احادیث پیش گویی هایی است که مطابق واقع در آمده و بیشتر نظر آنها به حدیثی است که خیلی هم معروف شده و می گویند زندیقی از قزوین بر می خیزد که سور آنجا را خراب می کند و پرده آنجا (یعنی قزوین) را می درد و بهجت آنجا را می برد. این حدیث را با شاخ و برگهای زیادی به رضاشاه تطبیق می کنند و حال آنکه چند جمله کش داری است که با خیلی چیزها می توان تطبیقش کرد چنانکه ما تا جائیکه خبر داریم یکبار آنرا با سپهسالار تطبیق کرده اند و یکبار هم با سپهدار برای اینکه یکی قزوینی بوده و دیگری از قزوین برخاسته و تازه این حدیث نسبت به آنهای دیگر خیلی روشن است که اینهمه به دست و دهن ها افتاده. اما پیش گویی های دیگر یا چیزهایی است که در هر زمانی بوده مانند آنها که می گویند زمانی بیاید که مردم رباخورند و رشوه گیرند و شهادت دروغ دهند و زنا و لواط کنند و زنان سوار بر زین شوند و مانند اینها و یا چیزهایی است که خلاف بودنش مسلم شده مانند احادیث سفیانی و خراسانی و یمانی که می گوید اینها همه در یک روز است و آنهم وصل است به دولت بنی عباس و یا چیزهایی است که وقوعش محال است مانند طلوع خورشید از مغرب و سرخ شدن آسمان از اشک چشم حاملان عرش و پیدا شدن سر و سینه بر قرص خورشید و صیحه زدن جبرئیل باینکه حق با علی است و صیحه زدن ابلیس باینکه حق با عثمان است و یا چیزهایی است که تا امروز واقع نشده.

و اگر بخواهید بهتر از چگونگی اینها آگاه شوید جلد ۱۳ بحار فصل علائم ظهور را که به فارسی هم چاپ شده با نظر حقیقت جوئی بخوانید تا ببینید پایه عقیده و کار و زندگی شما بر روی چه چیزهایی است.

ما برای اینکه تنها به قاضی نرفته باشیم اول کتاب اسرار هزارساله را در ۱۵ پرسش خلاصه کردیم و برای کسان بسیاری فرستادیم ولی بیشتر آنان هیچ جواب ندادند و بعضی نوشتند که جواب می‌دهم ولی بعد از گفته خود برگشتند و بعضی نوشتند که زبانی جواب می‌دهیم ولی معلوم شد که در جواب زبانی هم جز مطالب خارج از موضوع یا بدگوئی چیزی نیست در این میان تنها انجمن تبلیغات اسلامی در نامه شماره ۴/۶۹۷۴ تاریخ ۲۲/۲/۳۱ خود نوشت که اینها را جواب می‌دهیم و چاپ می‌کنیم و ما هم به انتظار دیدن جواب، چاپ این کتاب را به عقب انداختیم ولی تاکنون از آن خبری نیست حال اگر چنانکه وعده داده اند چاپ شد که شما خواهید دید موضوع از چه قرار است و گر نه دیگر با خود شماست که مطلب را تا به آخر بخوانید.

به هر حال دوباره این پرسش‌ها با کمی تغییر در اینجا آورده می‌شود و از اهل اطلاع (نه از دیگران) خواهشمند است جواب آنها را به نشانی (عشرت آباد برابر کارپردازی لشکر ۲ خواربارفروشی رضوی) بفرستند و یقین بدانند اگر از روی متانت و انصاف باشد پذیرفته و جبران خواهد شد و اگر به عادت همیشه بدگویی و تکفیر باشد آنهم تلافی می‌شود.

آیا حاجت خواستن از پیغمبر و امام و شفا خواستن از تربت و سجده کردن بر آن و ساختن این گنبد و بارگاه‌ها شرک هست یا نه اگر هست بگوئید و اگر نیست خواهشمند است اول معنای شرک را بیان کنید تا ببینیم آن شرکی که این همه اسلام و قرآن با آن جنگیده با این کارها چه فرق دارد.

آیا می‌توانیم بوسیله استخاره یا غیر آن با خدا راه پیدا کنیم و از نیک و بد آینده با خبر شویم یا نه اگر می‌توانیم پس باید از این راه سودهای خیلی بزرگ مالی و سیاسی و جنگی ببریم و از همه دنیا جلوتر باشیم پس چرا مطلب بعکس شده (قل لو كنت اعلم الغیب لامتكرث من الخیر و ما مسنی السوء) و اگر نمی‌توانیم پس چرا با نام خدا و جان و مال مردم بازی می‌کنید؟!

اگر امامت اصل چهارم از اصول مذهب است و اگر چنانکه مفسرین گفته اند بیشتر آیات قرآن ناظر به امامت است چرا خدا چنین اصل مهم را یکبار هم در قرآن صریح نگفت که اینهمه نزاع و خونریزی بر سر این کار پیدا نشود.

مزد هر کاری بسته است به کوششی که برای آن می شود و سودی که از آن بدست می آید پس این احادیثی که می گوید ثواب یک زیارت یا عزاداری یا مانند آنها برابر است با ثواب هزار پیغمبر یا شهید (آنها شهید بدر) آیا درست است یا نه.

اینکه می گویند مجتهد در زمان غیب نایب امام است راست است اگر راست است حدودش چیست آیا حکومت و ولایت نیز در آن هست یا نه.

اگر روحانی خرج خود را بوسیله کار کردن یا از یک راه ثابت و معین دیگری بدست آورد که در گفتن حقایق آزاد باشد بهتر است یا مانند امروز خرج خود را بی واسطه از دست توده بگیرد و ناچار شود به میل آنها رفتار کند.

اینکه می گویند دولت ظلمه است یعنی چه آیا مقصود این است که دولت چون به وظیفه اش رفتار نمی کند ظالم است؟ یا مقصود این است که دولت باید بدست مجتهد باشد.

اینکه می گویند مالیات حرام است یعنی چه آیا مقصود اینست که بطور کلی مالیات نباید گرفت یا آنکه باید به جای مالیات زکات گرفت اگر قسم دوم است در مثل امروز از مثل شهر تهران یا شهرهای مازندران یا کشورهای صنعتی از چه چیز زکات (زکوه) بگیریم.

آیا بشر حق دارد برای خود قانون وضع کند یا نه اگر دارد آیا اطاعت چنین قانونی واجب است یا نه و در صورت وجوب اگر کسی تخلف کند سزایش چیست.

این مسلم است که هم در قرآن و هم در حدیث ناسخ و منسوخ زیاد است و علت این تغییر هم البته رعایت اقتضای زمان است. حال در جائیکه در یک محیط آنها در یک زمان کمی، قانونی برای رعایت زمان عوض شود آیا ممکن است در همه روی زمین تا آخر دنیا عوض نشود؟! و بعلاوه اینکه می گویند همه قوانین اسلام برای همیشه است اگر مدرک مسلم و روشنی دارد خواهشمند است بیان فرمائید.

چنانکه گفته اند این احادیثی که امروز در دست ماست ظنی است و عقل هم این را نمی پذیرد که

خدای قادر و عادل اشرف مخلوقات خود را به چیزی امر کند و راه علم به آن را هم بر رویش ببندد.

احادیث بسیاری رسیده که با علم و عقل و زندگی و بلکه گاهی با حس نمی سازد و در عین حال سندشان هم صحیح است مانند احادیث گاو، ماهی و جابلقا و جابلسا و بدا، و زکات و جهاد. اینها را چه باید کرد؟!

به نظر شما علت اینکه امروز مردم به دین بی علاقه شده اند چیست.

خواهشمند است در نوشتن جواب این چند نکته را در نظر بگیرند اول اینکه خارج از موضوع نباشد دوم هر چه ممکن است مختصرتر باشد سوم چون دیگران هم باید از این گفتگو آگاه شوند بنابراین جواب باید کتبی باشد چهارم چون جوابهایی را که می توانند به این پرسش ها بدهند در خود کتاب بیان شده بنابراین پیش از نوشتن جواب باید خود کتاب هم دیده شود پنجم اگر می خواهند یک موضوع را جواب بدهند باید درباره باقی مطالب هم هر گونه نظری از رد یا قبول یا عدم اطلاع دارند بدهند.

بهای این کتاب پنج ریال است و چون بیش از این برای خود ما تمام شده دیگر هیچ مجانی داده نمی شود جای فروش نشانی بالا و کتابخانه ابن سینا و دفتر پرچم.

با شماره ۱۲ پرچم به چاپ رسیده

چون آقای حکمی زاده به پیمان و راه آن نزدیک بوده اند و این کتابشان از آن راه دور نیست با پرچم به چاپ رسیده.

دفتر پرچم چاپخانه پیمان ۱۳۲۲